

شرح زندگانی حجت الاسلام سید احمد خمینی به روایت اسناد ساواک



فصلنامه مطالعات ناربغی

شرح زندگانی حجت‌الاسلام سید احمد خمینی به روایت اسناد ساواک

○ مرتضی شریف‌آبادی

۲۲۵

حجت‌الاسلام والمسلمین حاج سیداحمد مصطفوی خمینی فرزند امام خمینی، بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران در ۲۴ اسفند ۱۳۲۴ در قم به دنیا آمد. مادرش بانوی فاضله و فداکار خانم خدیجه ثقفی ملقب به قدس ایران، فرزند مرحوم آیت‌الله حاج میرزا محمد ثقفی تهرانی است. او می‌گوید:

احمد آقا در سال ۱۳۲۴ متولد شد. در آن زمان منزل ما در پارک اتابکی بود که اکنون جزء مدرسه حجتیه است. احمد آقا در این خانه به دنیا آمدند و بچه هفتم ما هستند که البته یک دختر هم پس از او به دنیا آمد که از دنیا رفت. کلاً سه تا از بچه‌هایم در دوران کودکی از دنیا رفته‌اند. علی، لطیفه و سعیده. احمد آقا چند روز مانده به عید نوروز به دنیا آمدند. چهار ماهه بود که به منزل جدید خود در یخچال قاضی رفتیم و آن را اجاره کردیم و احمد آقا در این منزل که بعدها بیرونی امام شد بزرگ شدند...^۱

خانم فریده مصطفوی، خواهر بزرگ حاج احمد چنین به یاد می‌آورد:

... به هر حال بعد از پنج دختری که مادرمان به دنیا آورده بود، احمد متولد شد و بدین جهت برای خانم و ما خواهرها، خیلی عزیز بود و به او علاقه داشتیم. احمد در طفولیت خیلی مریض می‌شد و پزشکان معالج گفته بودند که او فقط باید شیر مادر یا شیر دایه را بخورد. خانم هم شیر نداشتند، بدین جهت گاهی چند زن که در همسایگی ما - دور و نزدیک -

بودند و شیر داشتند به احمد شیر می دادند...^۲

دوران طفولیت احمد در دامان پرمهر و عطوفت پدر و مادر گرامی اش سپری شد. کوچک بودم، آن قدر که توان خواندن نداشتم و امام مرا در کنار خود می نشاند، خود مشغول خواندن بود و من با کتابهای او بازی می کردم.^۳ دوره کودکی معمولاً با جوش و خروش و تحرک بسیار همراه است، اما مادر احمد می گوید:

... او پسر خیلی آرام و «پی حرف برو»یی بود که گاهی من به دخترها می گفتم: من در عرض ماه به این پسر پنج - شش ساله نباید بگویم: بکن یا نکن، ولی به شما دخترها که خیلی شیطان هستید، روزی چند بار باید امر و نهی کنم.^۴

امام با وجود مشغله های علمی، اجتماعی و سیاسی بسیار، هرگز از انجام وظایف خود به عنوان پدر غافل نبود. او تمامی حرکات و کارهای فرزندش را به دقت تحت نظر داشت و سخت مراقب تربیت او بود؛ اما آرامش بیش از حد احمد مانع از آن بود که کسی نسبت بر او خشم گیرد. او اکنون به سن تحصیل رسیده بود.

دخترها به مکتب می رفتند ولی احمد جان وقتی هفت ساله شد به مدرسه اوحدی که در چهارراه مریض خانه (بیمارستان فاطمی) بود، می رفت. درسش خوب بود و احتیاج به کمک نداشت.^۵

با ورود به دبستان و محیطی تازه و متفاوت با گذشته و آشنایی با دوستان و هم بازیهای جدید تحولی در رفتار و روحیات او پدید آمد و دیگر از آن کودک آرام و کم جنب و جوش گذشته خبری نبود:

تحرک و نا آرام بودنش به شکل بارزی در ذهن من مانده است. من از بچگی او را می شناختم. حدود دوازده سال تفاوت سنی داشتیم و بعداً من هم در دبستان و هم در دبیرستان معلم ایشان بودم. بسیار نا آرام و دائماً دنبال بازی بود. مثلاً یادم هست یک بار در جای بسیار دوری از منزلشان که محله یخچال قاضی بود یعنی سر راه اصفهان که به آن گردنه می گفتند و حالا ابتدای خیابان دور شهر است، او را پابرهنه دیدم. به خاطر بازی تا آنجا کشیده شده بود. حدود نه ده سال داشت.^۶

خود، آن روزها را این چنین به خاطر می آورد:

اولین روزی که به مدرسه ام فرستادند فرار کردم. بعد با کتک پدرم و معلم ناچار در کلاس حاضر می شدم. تا ششم ابتدایی از خیلی معلمان کتک خوردم. یخ حوض مدرسه را می شکستند و دستهایم را شاید نزدیک نیم ساعت توی آب یخ می گذاشتند و بعد چوب. هر

چه فکر می‌کنم نمی‌دانم چرا این قدر مرا می‌زدند. درست است که خیلی شیطان بودم، ولی این موجب نمی‌شد که هر روز به چوبیم ببندند! چه می‌شود کرد، روش تربیتی قدیم چنین اقتضا می‌کرد. شیرین اینکه کلاس هفتم و هشتم و نهم را هم با کتک طی کردم. هر روز صبح ناظم دبیرستان حضرت آقای محمود توکل اسم من را می‌خواند که بیا و می‌دانستم که کیل اش شش چوب است! سرم را زیر می‌انداختم و کتکم را نوش جان می‌کردم و با همان سر زیر می‌رفتم کلاس، و زنگ دوم فرار.^۷

با وجود هوش و ذکاوت بسیار، از نظر درسی متوسط و نمرات درسی‌اش چندان درخشان نبود ولی اگر اراده می‌کرد و تصمیم به انجام کاری می‌گرفت حتماً موفق می‌شد. چه اینکه بعدها وقتی به صورت جدی به فراگیری علوم حوزوی روی آورد همه شاهد توانایی و استعداد وی بودند:

روی هم رفته شاگرد خوبی نبودم. راستی باید بگویم که کلاس هشتم، با تمام کتکها پنج تجدید آوردم؛ نگذاشتند بروم امتحان بدهم. گفتند پایه‌ات قوی می‌شود. سال بعد همان کلاس هشتم شش تجدید آوردم که به هیچ‌کس نگفتم. تا یک هفته به امتحانات آن سال تابستان کرج بودیم. آدمم قم از آنجا که باهوش بودم در ظرف یک هفته شش درس را خواندم و امتحان دادم و قبول شدم.^۸

احمد پس از گذراندن دوران تحصیلی متوسطه، زمانی که پدرش به ترکیه تبعید شده بود، موفق به اخذ دیپلم طبیعی از دبیرستان حکیم نظامی قم شد. برادر بزرگش آیت‌الله حاج آقا مصطفی خمینی نیز به ترکیه تبعید شده، خواهرها نیز ازدواج کرده سر زندگی خود رفته بودند، و اکنون تنها همدم و همراز مادرش شده بود.

بخش عمده‌ای از اوقات فراغت خود را به ورزش بویژه فوتبال می‌گذراند:

از همان بچگی تویی را که برای من خریده بودند در بغل می‌گرفتم، حتی در شبهای سرد زمستان آن را از خودم جدا نمی‌کردم. در همان حدود یواش، یواش مسابقات محلی فوتبال را شروع کردیم. از بس علاقه‌مند به مسابقه بودیم، شب مسابقه تا صبح در فصل زمستان می‌آمدیم کنار پنجره و به آسمان خیره می‌شدیم که آیا باران می‌آید یا نه؟ اگر باران می‌آمد مثل اینکه کوهی را بر سرمان می‌زدند، که فردا نمی‌توانیم مسابقه بدهیم. از این محله به آن محله راه می‌افتادیم برای مسابقه در رشته‌های فوتبال، والیبال، دومیدانی و امثال این ورزشها و هر وقت می‌بردیم از میزبان کتک می‌خوردیم و گاهی چند دقیقه به پایان بازی فرار می‌کردیم. وقتی دوران ابتدایی یعنی کلاس ششم را تمام کردم و وارد کلاس هفتم شدم عضو تیم فوتبال، بسکتبال و والیبال شدم و از بازیکنان محبوب دبیرستان بودم.^۹

علی‌رغم کمبود شدید امکانات مناسب ورزشی، در سال سوم متوسطه به تیم فوتبال قم راه یافت و با اینکه از همه کوچک‌تر بود، دو سال بعد سرگروه آن تیم شد.^{۱۰} ما همراه تیم قم به شهر ری رفتیم و با آنها مسابقه‌ای برگزار کردیم. احمد آقا کاپیتان تیم قم بود. در آن بازی احمد آقا موفق شد سه گل به آن تیم بزند... آن روز بازی‌اش خیلی گل کرد. بعد از بازی او را شناختند. مردم هجوم آوردند و او را سر دست بلند کردند و در خیابان راه افتادند و شعار دادند، «درود بر خمینی، سلام بر سیداحمد. ما هم بازیها و رفقای سیداحمد دستپاچه شدیم که مبادا دستی در کار باشد که باعث گرفتاری احمد آقا شود. چند نفری رفتیم و این وضعیت را به هم زدیم و او را گرفتیم و آوردیم رختکن که مشکل برایش پیش نیاید...»^{۱۱}

به خاطر علاقه به ورزش، همیشه کیهان ورزشی می‌خرید و آن را به صورت سالیانه صحافی می‌کرد. بارها برای شرکت در مسابقات ورزشی و یا تماشای مسابقه با دوستانش راهی تهران می‌شد. بازی همه تیمها را تعقیب می‌کرد و با دوستانش درباره تیمهای باشگاهی و ملی کشورها به بحث و گفتگو می‌نشست. او بارها در مسابقات مختلف دچار ضربه و آسیب شد:

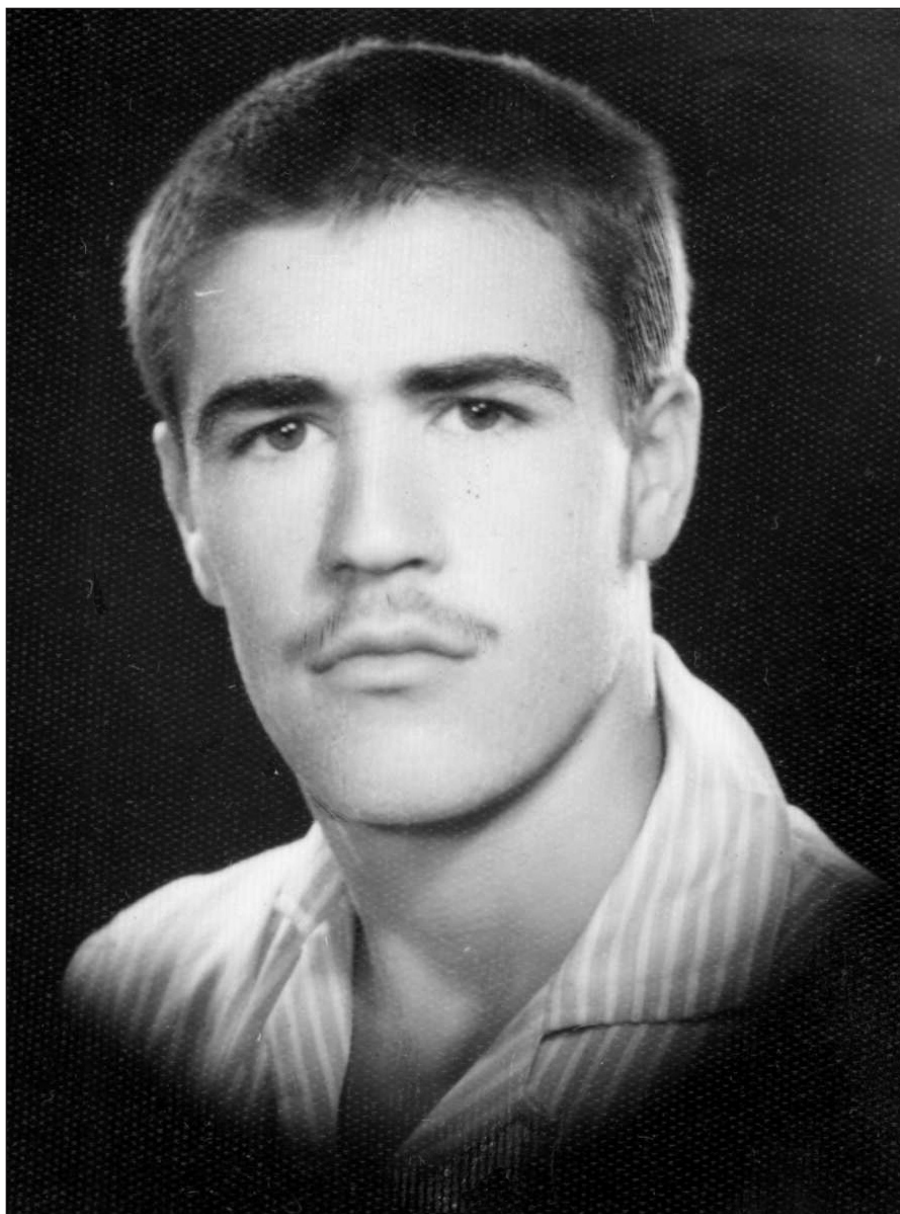
در مسابقات گوناگون ورزشی آرنج و دست چپم شکسته است. بازوی راستم نیز شکسته است. پای چپم هشت بار و پای راستم یازده بار در رفته است. معج دستهایم از بس درمی‌رفت یادم نیست. بیشتر انگشتان دستم شکسته است و اینها همه در حین بازی فوتبال یا بسکتبال اتفاق افتاده است. بارها مسابقات بسکتبال و فوتبال را قضاوت کرده‌ام.^{۱۲}

به خاطر توانایی فوق‌العاده احمد در زمین بازی مسئولان تیم باشگاه شاهین از وی برای حضور در این تیم دعوت به عمل آوردند و او پذیرفت:

یک موقع من در کنار زمین شماره ۳ بودم، مربی تیم شاهین آن زمان که مرا می‌شناخت و اطلاع داشت که خوب بازی می‌کنم به من گفت آماده باش و برو توی زمین بازی کن. من مات و مبهوت مانده بودم چون در تیم دست دوم بازی می‌کردم. به او گفتم که من الآن در دسته دوم بازی می‌کنم. او گفت پس نمی‌توانی بازی کنی. از این ماجرا خیلی تأسف خوردم. واقعاً برای بچه‌ای مثل من در آن موقعیت خیلی مشکل بود که موقعیت و فرصت بازی در باشگاههای دسته اول را از دست بدهد.^{۱۳}

احمد توانسته بود از زمینهای خاکی و ناهموار قم وارد محبوب‌ترین تیم باشگاهی ایران در آن سالها شود. تیمی که نه بازیکن در تیم ملی فوتبال کشور داشت. ولی به یکباره تمام این شور و اشتیاق فروکش کرد و فوتبال را کنار گذاشت. او به راحتی نمی‌توانست با فوتبال خداحافظی کند بویژه در زمانی که در اوج درخششش بود. تنها به اشاره پدر از فوتبال کناره گرفت. او که

شرح زندگانی حجت الاسلام سیداحمد خمینی به...



۲۲۹

حجت الاسلام والمسلمین سیداحمد خمینی

مجموعه مطالعات تاریخی

سرسپرده و مرید امام بود به خوبی دریافت که مبارزه با رژیم که اصل اول آن پنهان کاری و مخفیانه عمل کردن است با ورزش قهرمانی که تمام همت ورزشکار شهرت و مطرح شدن و روی سکو رفتن است، منافات دارد. سال ۱۳۴۴ سال خداحافظی وی با فوتبال بود.

فراگیری علوم اسلامی

سیداحمد پس از گرفتن دیپلم متوسطه برای تحصیل در مدرسه عالی حسابداری تهران پذیرفته شد؛ اما در این دوره شرکت نکرد. وانگهی می‌دانست که چه بسا رژیم برای ورود افراد مبارز به دانشگاه مانع تراشی و سخت‌گیریهایی بسیاری نماید. در همین اثنا امام خمینی (ره) طی نامه‌ای به آیت‌الله اشراقی نوشت:

اگر احمد درس طلبگی بخواند مطابق طلاب دیگر به او شهریه بدهید؛ ماهی صد و پنجاه تومان نه بیشتر و نه کمتر.^{۱۴}

در حدود سالهای ۴۵ - ۴۴ شنیدم که ایشان طلبه شده‌اند و از طلاب خوب هم شده‌اند و به طور جدی به تحصیل دروسهای حوزوی پرداختند. در آن زمان گفته می‌شد که امام به ایشان فرموده‌اند اگر به دانشگاه می‌خواهی بروی، خرجت به عهده خودت است، اما اگر طلبه بشوی، من هم مقرری ماهانه‌ای به تو می‌دهم. به این وسیله امام ایشان را به سمت طلبگی تشویق کرده‌اند.^{۱۵}

سید احمد پس از تبعید امام به ترکیه، سپس به عراق برای دیدار با ایشان در اواخر سال ۱۳۴۴ راهی عراق شد. در نجف اشرف فراگیری علوم حوزوی را آغاز نمود. جامع‌المقدمات را فراگرفت و پس از مراجعت به قم تحصیلات خود را ادامه داد.

سطح را نزد آقایان ابطحی [کاشانی]، [شیخ مهدی] صادقی و محمد فاضل [لنکرانی] و آقای [محمد باقر] سلطانی خواندم. اکثر دروسهایم را نزد آقای ابطحی خواندم و خارج را نزد حضرت آقای موسی [شیرازی] زنجانی و آقای [مرتضی] حائری و نجف هم نزد امام و مرحوم برادرم. دروسهایی هم مرحوم شهید آقای مطهری هفته‌ای دو روز می‌آمدند قم که من هم شرکت می‌کردم.^{۱۶}

اواخر سال ۱۳۴۵ برای بار دوم به عراق رفت. در همین سفر بود که رسماً به سلک روحانیت در آمد و عمامه را به دست مبارک امام خمینی بر سر نهاد. مرحوم آیت‌الله محمد فاضل لنکرانی از استادان ایشان در خصوص ابعاد علمی وی می‌گوید:

ایشان مجموعاً پنج سال تمام در بحثهای خارج فقه و اصول شرکت نمود و با توجه به نبوغ و استعداد کاملی که در ایشان وجود داشت جداً می‌توانیم بگوییم پنج سال به منزله ده سال

شرکت دیگران بود.^{۱۷}

دفعه آخر که آمدند عراق شروع کردند به درس، پس از مدتی خواستند برگردند که فوت پدرمان [مصطفی خمینی] اتفاق افتاد و ایشان ماندند و کارهای امام را انجام دادند. در ضمن در درس هم شرکت می‌کردند. در درس امام شرکت می‌کردند. قبل از فوت پدر در درس ایشان هم شرکت می‌کردند. در درس شهید آیت‌الله محمدباقر صدر هم شرکت می‌کردند.^{۱۸}

حجت‌الاسلام سید احمد خمینی پس از پیروزی انقلاب اسلامی هرگاه فرصت می‌یافت بر آموخته‌های دینی خود می‌افزود. تحصیل و فراگیری فلسفه اسلامی نزد آیت‌الله محمد محمدی گیلانی از این نمونه است:

ایشان اصل کارش در فقه و اصول بود و بعداً به فلسفه پرداخت. با هم شروع به مباحثه فلسفه «اعلی» و متن کتاب شرح منظومه تألیف سبزواری کردیم. یعنی حکمت متعالیه و متنی که مورد بحث قرار دادیم، حکمت منظومه سبزواری علیه‌الرحمه بود. من حیث‌المجموع، دور از افراط و تفریط، ایشان جامع معقول و منقول بود و صاحب‌نظر و مجتهد در فقه بود.^{۱۹}

۲۳۱
ثمره سالها تلاش و مجاهدت علمی سیداحمد، نیل به درجه اجتهاد بود. مشارکت در بحثهای دقیق فقهی و ابراز نظر درباره آنها، تدریس کتب سطوح بالای حوزوی و تصدیق مراتب بالای علمی وی توسط استادان برجسته و توانمند حوزه همگی شهادی بر این مدعاست: ایشان فقه را خوب می‌دانست، اصول را مسلط بود. در فلسفه خیلی کار کرده بود. در ادبیات و شعر وارد بود. مجموعه بود اما چون اهل تظاهر و خودنمایی نبود فضایلش پنهان مانده بود. حاج احمد آقا مسلماً یک مجتهد متجزی بود. در اجتهاد او شکی ندارم.^{۲۰}

مبارزات و فعالیت‌های سیاسی

قیام پانزده خرداد

پس از سخن‌رانی حماسی امام خمینی در عصر عاشورای سال ۴۲ و پی‌گیری موضوع توسط دیگر وعاظ و روحانیون در محکومیت اعمال رژیم، سرکردگان امنیتی حکومت چاره کار را در دستگیری و بازداشت امام خمینی یافتند.

بر این اساس در سحرگاه پانزده خرداد سال ۱۳۴۲ با حمله به منزل امام خمینی در قم، ایشان را دستگیر و راهی تهران نمودند. احمد شاهد ماجرا بود و دید که چگونه پدر را هنگام اقامه نافله شب دستگیر نمودند. سکینه و آرامشی که در سیمای پدر نمایان بود همیشه در خاطرش ماند. با انتشار خبر دستگیری امام که در اندک زمانی در تمام کشور پخش شد، مردم

به تظاهرات عظیمی دست زدند. یکی از بزرگ‌ترین تظاهرات در شهر قم صورت گرفت که منجر به شهادت پیشتازان نهضت و آغاز فصل نوینی در مبارزات اسلامی گردید. اتفاقاً روز ۱۵ خرداد ۴۲ که آقا مصطفی به صحن بزرگ آئینه آمد من دقیقاً یادم هست که احمد آقا در کنار ستونی با کسی به نام حبیب حبیبی که هم همسایه و هم دوست و هم همکلاسی‌اش بود، ایستاده بود و در آن جریان حضور داشت. البته کسی او را نمی‌شناخت. سال آخر دبیرستان بود و آن طور که باید و شاید شناخته [شده] نبود.^{۲۱}

کاپیتولاسیون - تبعید امام خمینی

نخستین سخن‌رانی امام بعد از آزادی - در فروردین ۱۳۴۳ - رشته‌های رژیم را پنبه کرد. در روز چهارم آبان ۱۳۴۳ امام نهضت خویش را در مصاف با عامل اصلی خیانتها یعنی هیأت حاکمه آمریکا، رودررو قرار داد.

سخن‌رانی فراموش ناشدنی امام و اعلامیه تاریخی او علیه احیای کاپیتولاسیون، با تبعید ایشان به خارج و قطع تمامی ارتباطهای او با ایران و حوزه‌های علمیه همراه شد و شاه را به تداوم سلطنت امیدوار ساخت.^{۲۲} و احمد بار دیگر شاهد همه این وقایع بود. پس از چندی فرزند ارشد امام حاج آقا مصطفی را نیز به ترکیه تبعید نمودند. رژیم به خیال خود کار را تمام کرده بود و فکر می‌کرد با دور شدن امام و فرزندش از کانون قیام می‌تواند خاطری آسوده یابد، اما فرزند دیگر امام یعنی احمد وظیفه خود را در غیاب پدر و برادرش به درستی درک کرده، به آن پرداخت. رسالت تاریخی احمد از این زمان به جد آغاز گشت. کانون مبارزه باید گرمای خود را حفظ می‌کرد. و همه اینها در ارتباط مستمر و پیوسته یاران و دوستان امام با ایشان تبلور می‌یافت. پس در اولین اقدام باید خود را آماده سفر به عراق می‌نمود:

پس از دیپلم دو سفر، بدون گذرنامه به عراق رفتم و دو سفر هم با گذرنامه به عراق و سوریه و لبنان رفتم. در یکی از سفرها نزد شهید عزیز دکتر چمران مقداری مسائل نظامی را آموختم.^{۲۳}

سفر اول به عراق

احمد از همان روزهای آغازین تبعید امام در پی آن بود تا در اولین فرصت نزد پدر بشتابد و تکلیف را از او بجوید. نخست، راهی به ذهنش خطور کرد:

آمدم تهران و تیم شاهین دعوتم کرد. راستش خواستم به وسیله آن تیم از ایران خارج شوم و بعد برنگردم، ولی انتخاب نشدم و به حق که انتخاب نشدم، چون سایرین بهتر از من بودند

شرح زندگانی حجت‌الاسلام سیداحمد خمینی به...

چون در این مسئله شکست خوردم، آن وقت خودم دست به کار شدم...^{۲۴}
پس از این ماجرا در اواخر سال ۱۳۴۴ تصمیم گرفت از طریق قانونی و با اخذ گذرنامه به
همراه برخی از اعضای خانواده عازم عراق گردد.

ایشان به اتفاق سایر اعضای خانواده خمینی به استثنای شهاب اشراقی تقاضای گذرنامه
کرده‌اند که احمد خمینی به مناسبت اینکه مشمول است تاکنون موفق به اخذ گذرنامه
نشده.^{۲۵}

ساواک قم طی نامه‌ای به ساواک استان تهران ضمن ارائه مشخصات کامل سید احمد اعلام
داشت:

نامبرده مشمول دیپلمه است و به همین جهت صدور گذرنامه عراق برای او اشکال دارد.
اکنون می‌خواهند او را طلبه معرفی نموده و به عنوان معافیت طلاب گذرنامه اخذ کند، در
صورتی که فارغ‌التحصیل دبیرستان قم است. ضمناً احتمال اینکه از طریق غیرمجاز به عراق
برود، نمی‌رود.^{۲۶}

متعاقب این نامه سرهنگ علی‌اکبر مولوی، رئیس ساواک تهران و همان کسی که فرماندهی
کماندوهای حمله‌کننده به مدرسه فیضیه را در دوم فروردین ۱۳۴۲ به عهده داشت، موضوع را
طی نامه‌ای به اطلاع اداره کل سوم ساواک رساند^{۲۷} و آن اداره نیز به نوبه خود سایر بخشهای
مربوطه نظیر اداره کل نهم و شهربانی کل کشور را در جریان امر قرار داد.^{۲۸} چندین فقره
بخش‌نامه و دستورالعملهای مشابه در همین خصوص در پرونده سیداحمد به چشم می‌خورد
که از یک سو حاکی از حساسیت بالای ساواک نسبت به خروج وی از کشور است و از سوی
دیگر بیانگر سردرگمی و ناتوانی دستگاه امنیتی رژیم در مقابل فراسات و تاکتیک به کار برده
شده از سوی اوست. چه اینکه او با اقدام خود برای گرفتن گذرنامه، در واقع مأموران امنیتی
رژیم را سرگرم نمود و هنگامی ساواک مرکز از سفر احمد به عراق خبردار شد که وی از عراق
برگشته بود. ساواک همدان در تاریخ ۴۵/۵/۲۲ یعنی چند ماه بعد طی نامه‌ای اعلام داشت:

روز گذشته سیداحمد خمینی فرزند آیت‌الله خمینی از عراق وارد و در منزل شهاب‌الدین
اشراقی سکونت اختیار نموده است.^{۲۹}

سید احمد چگونگی سفر خود به عراق را پس از دستگیری در بازگشت از سفر دوم
این‌گونه بیان داشت:

بار اول از طریق آبادان و باز مانند این بار در مدرسه قائمیه رفته و از آنجا به وسیله
عبدالجاسم مرا بردند که گفتند از زیردستان محمدسلطان است. و محمد سلطان را من ندیدم
ولسی می‌گویند او رئیس بقیه است و در آبادان مغازه دارد. نمی‌دانم چه مغازه‌ای. و مدت

مسافرت مثل این مرتبه بود. یعنی نزدیکهای عید رفتیم و بعد هم برای این موقع برگشتم. آن مرتبه از طریق آب با کشتی مرا با صد نفر دیگر بردند. ولی من تنها بودم یعنی کسی حاضر نبود با من مسافرت کند چون من پسر حضرت آیت‌الله هستم و مردم می‌ترسند. یک هفته تقریباً توی راه بودیم و بعداً در چند فرسخی نجف پیاده شده سوار ماشین شده و به نجف رسیدیم.^{۳۰}

احمد در ایام نخستین اقامت کوتاهش در نجف اشرف (در سال ۴۵ - ۴۴) فراگیری معارف دینی را آغاز کرده و از محضر امام و برادرش کسب فیض نمود. اما ورودش به دنیایی سراسر علم و تحصیل سخت می‌نمود. کاظم رحیمی^{۳۱} در این باره می‌گوید:

حاج احمد آقا فوتبال را گذاشته بود کنار و رفته بود به نجف، ولی هنوز روحانی نشده بود. به خاطر انس زیادی که با هم پیدا کرده بودیم احمد آقا دائماً پیغام می‌داد که بیا. ایشان جلوتر از من رفته بود. در آنجا تنها بود و دوست و هم سن و سالی نداشت و دلتنگ شده بود و مکرر از من می‌خواست که کاری کنم. وسیله رفتنم را خود حاج احمد آقا فراهم کرد. فردی در خرمشهر بود که بدون گذرنامه مسافر می‌برد و من به وسیله او به طریق خاصی به نجف رفتم و مدتی آنجا بودم.^{۳۲}

۲۳۴

مدت اقامت احمد در نجف حدود پنج ماه به طول انجامید. پس از آن - و طبعاً بنا به توصیه حضرت امام - کانون خانواده را ترک گفته مخفیانه به همراه دوستش کاظم رحیمی راهی وطن شد. در مسیر بازگشت در مرز خسروی بازداشت و به ساواک قصر شیرین منتقل شد. در بازجوییهایش زیرکانه مأمورین را فریب داد. هویتش در مرز برای ساواک شناخته نشد و بلافاصله آزاد گردید. پس از آزادی از طریق کرمانشاه و همدان راهی قم شد. وی شرح ماجرای دستگیری خود را طی نامه‌ای برای مادرش توضیح داد. این نامه که قرار بود از طریق حجت‌الاسلام شیخ نصرالله خلخالی به مادرش برسد به دست ساواک افتاد. گزارش این نامه در سند سری ساواک تهران چنین است:

شخصی که نامش را احمد مصطفوی ذکر نموده ضمن ارسال نامه‌ای از قم به آدرس عراق (نجف اشرف)، شیخ نصرالله خلخالی، مطلبی به شرح زیر نوشته است:

صبح چهارشنبه با کاظم حرکت و در مرز خسروی ۲۴ ساعت ما را نگهداشتند البته در یک قهوه‌خانه ولی توی خیابان آزاد بودیم. صبح پنجشنبه ما را که سه تعداد ۴۳ نفر بودیم به ژاندارمری قصر شیرین بردند. تعداد زیادی از اینها را در بغداد دستگیر کرده بودند. در آنجا چیزی نپرسیدند فقط اسم و فامیل و اسم پدر و شغل که تمام را به غیر از شغل که گفتم کاسب، راست گفتم. به هر حال از ژاندارمری ما را به سازمان امنیت قصر شیرین بردند. در

شرح زندگانی حجت‌الاسلام سیداحمد خمینی به...

آنجا سئوالاتی از ما کردند که تمام آنها دروغ گفته شد. مثلاً شغل گفتم کاسب. گفت چه کسبی؟ گفتم میوه فروشی. کجا؟ خیابان باجک. خانه شما کجاست؟ جنوب شهر [جوب شور]. دیگر نروی. چشم. برای چه رفته بودی؟ زیارت. بفرماید. ظهر کارمان تمام شد. با چهار نفر دیگر ماشین سواری دربست برای کرمانشاه گرفتیم. عصر به کرمانشاه رسیدیم. شب در آنجا بودیم و صبح رفتیم همدان. با اینکه چند ساعتی در همدان بودم ولی منزل آقای اشراقی را پیدا نکردم. و از آنجا به اراک و از اراک به قم رفتیم...^{۳۳}

ساواک مرکز ذیل این گزارش چنین پی‌نوشت نمود:

آقای صابری این خبر و فتوکی نامه را به ساواک قم [داده] و تذکر بدهید سعی نمایند نامبرده را شناسایی کنند. سوابق احمد مصطفوی [را] قبلاً از فیش استعلام نمایند - رونوشت اطلاعیه را به ساواک کرمانشاه بدهید و توجه بدهید که دقت بیشتری در مصاحبه با اشخاص معمول گردد و مشخصات این شخص با استفاده از دفاتر مرزی و آمار گذرنامه و غیره خواسته شود.

۲۳۵

در پی این گزارش، ناصر مقدم، مدیرکل اداره کل امنیت داخلی ساواک طی نامه‌ای به رؤسای ساواکهای قم و همدان مطالب ذیل را گوشزد نمود:

نامبرده بالا در هفته گذشته از عراق به قم مراجعت و پس از ورود به قم جهت ملاقات شهاب‌الدین اشراقی به همدان رفته. ضمن اینکه آن ساواک گزارشی در این مورد نداده، استنباط می‌شود که مشارالیه جهت انجام مأموریت‌هایی به ایران آمده از جمله نامه‌ای که فتوکی آن ضمیمه می‌باشد جهت شیخ نصرالله خلخالی به عراق ارسال داشته و ضمن آن مسائلی را مطرح کرده که حائز اهمیت بوده... علی‌هذا خواهشمند است دستور فرمایید اعمال و رفتار مشارالیه دقیقاً تحت کنترل قرار داده و هدف از آمدن وی به ایران روشن گردد...^{۳۴}

احمد پس از بازگشت از عراق، تحصیل علوم دینی در حوزه علمیه قم را پی گرفت. شرکت در جلسات درس و مباحثه بخش عمده‌ای از وقت وی را دربر می‌گرفت. دیدار از خانواده‌های زندانیان سیاسی و افراد تبعیدی، انتقال پیامها، سفارشها و تذکرات امام به منسوبین، مبارزین و نمایندگان امام در ایران یکی از کارهای اصلی وی بود. حجت‌الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی در این خصوص می‌گوید:

در جریان مبارزه که احمد آقا وارد شده بود، بعد از اینکه امام را تبعید کردند و حاج آقا مصطفی را هم تبعید کردند، طبعاً ما نزدیک‌ترین و طبیعی‌ترین وسیله‌مان برای ارتباط با امام،

مختصرنامه مطالعات تاریخی

احمد آقا بود. دائماً هم کار داشتیم، یا می‌خواستیم نظر امام را در مسائل بدانیم یا می‌خواستیم پیغامی به امام بدهیم. البته راههای مختلفی برای این منظور بود ولی بهتر از همه راهی که خیلی مطمئن عمل می‌شد احمد آقا بود.^{۳۵}

حجت‌الاسلام والمسلمین مهدی امام جمارانی، یکی از دوستان و همراهان قدیمی ایشان درباره گستره فعالیت‌های سیاسی وی و ویژگی خاص این قبیل فعالیتها می‌گوید:
من از همان ایام نوجوانی ایشان، اطلاع داشتم که افراد مبارزی که در گوشه و کنار بودند، ارتباطاتی با احمد آقا داشتند. ارتباطات به صورت مختلف بود. اولاً هر کدام از اینها یک ارتباطی با احمد آقا داشتند که دیگری از این ارتباط خبر نداشت. ما خیال می‌کردیم که فقط کسانی که در زمینه اعلامیه‌ها و بردن و پخش کردن و چاپ کردن آنها هستند با حاج احمد آقا مربوطاند ولی بعدها فهمیدیم که خیر...^{۳۶}

سفر دوم به عراق

حجت‌الاسلام سیداحمد خمینی در اواخر سال ۱۳۴۵ دوباره عازم عراق گردید. این بار نیز مخفیانه از طریق خرمشهر به آن سوی مرز رفت و پس از یک هفته، خود را به نجف اشرف رساند:

۲۳۶

تاریخ درست آن یادم نیست ولی می‌دانم که تقریباً چند روزی پیش از عید بود. عبور من غیرمجاز و به وسیله یکی از قاچاقچیان به نام علی که فکر می‌کنم اهل اصفهان باشد رفتم از مرز خرمشهر و مقدار ۴۱۰۰ ریال دادم و به وسیله ماشین رفتم. کسی همراه نبود و من تنها بودم. محل قاچاقچیان در آبادان معلوم است. در مدرسه قائمیه بعد از ظهر مرا حرکت دادند. مقدار چند ساعتی بیشتر در آبادان نبودم و در خرمشهر اصلاً توقیفی نداشتم و از آنجا مرا حرکت دادند.^{۳۷}

وی که این بار نیز به صورت ناشناس و با عمامه سفید به عراق رفته بود، بنا به توصیه امام چند روزی را از منزل خارج نشده تا لباس مناسب برایش تهیه شود.^{۳۸}

حجت‌الاسلام سید احمد خمینی اینک پس از آنکه توسط امام به لباس روحانیت ملبس گردید بیش از پیش مسئولیت یافت تا رابط رهبری انقلاب با مبارزین مسلمان در داخل کشور باشد. از این رو پس از چندی با پیامهای مبارزاتی امام به ایران رهسپار شد.

یگانه رابطی که محرم‌ترین کس به امام راحل بود، برادر بزرگوار ما حاج احمد آقا بود و امام راحل پیامهای خصوصی را به ایشان می‌دادند تا او به شخصیت‌های علمی حوزه و شخصیت‌های مبارز و غیره منتقل کند. رسیدگی به خانواده زندانیان را با دقت زیادی انجام

شرح زندگانی حجت‌الاسلام سیداحمد خمینی به...

می‌داد. همچنین برای اعلامیه‌ها و سخن‌رانی‌هایی که امام راحل در نجف داشتند، باز ایشان رابط بودند...^{۳۹}

این بار نیز به هنگام عبور از مرز در فصل گرمای جنوب، در روز هشتم تیر ۱۳۴۶ توسط مأمورین عراقی دستگیر و به مأمورین مرزی ایران تحویل داده شد.

ساعت چهار و نیم صبح با ماشین اتوشهر از کاظمین حرکت کردم. ساعت ۱۰ صبح به خسروی رسیدم. بعد از یک شبانه‌روز توقف به مرزبانی و بعداً مرا در سازمان امنیت شناخته و در همانجا بودم. نهار آنجا خورده و مرا به مرزبانی انتقال دادند چون جمعه بود در مرزبانی ماندم و از آنجا صبح شنبه به کرمانشاه [منتقل شدم]. در سازمان [امنیت] کرمانشاه تا ظهر بودم و از آنجا مرا به تهران در خیابان شمیران و از آنجا به اینجا انتقال داده شدم.^{۴۰}

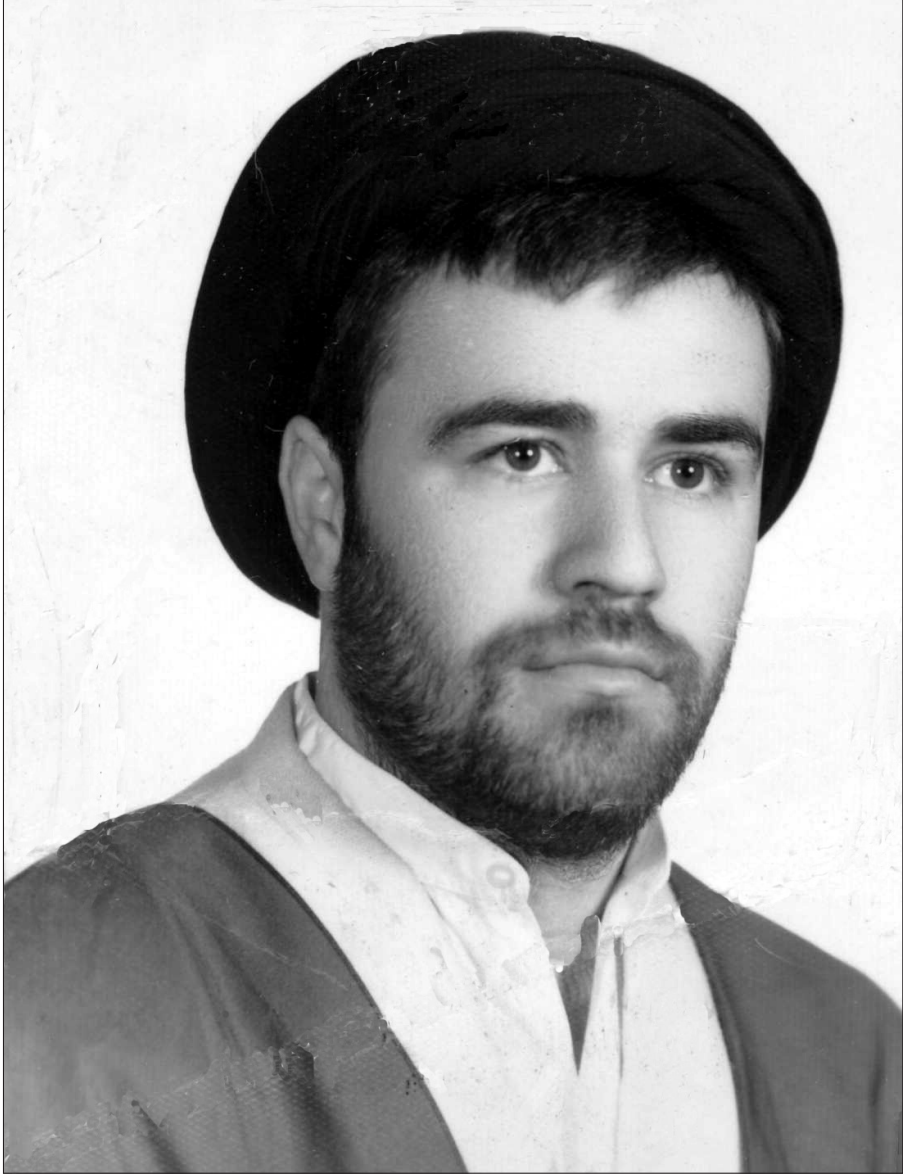
بخش‌نامه‌ها و آموزشهای قبلی مأموران ساواک سبب شد تا وی پس از بازجویی و بازرسی بدنی در ساواک قصر شیرین، شناسایی و مراتب به ساواک مرکز گزارش شود.^{۴۱} موضوع به اطلاع سپهبد نصیری رئیس ساواک رسید. وی دستور انتقال او را به مرکز صادر نمود. بلافاصله وی را از قصر شیرین به تهران منتقل و در زندان قزل‌قلعه محبوس نمودند. شیخ محمد جعفری در جمع دوستانش به نقل از پدرش آیت‌الله شیخ غلامحسین جعفری که وی نیز در آن مقطع در زندان قزل‌قلعه بازداشت بود، چنین اظهار می‌دارد:

پدرم از زندان برایم نوشت که پسر خمینی در قزل‌قلعه به طور انفرادی بازداشت می‌باشد. من هم آن نوشته را بردم به سیدصادق لواسانی دادم.^{۴۲}

مادر فداکار حجت‌الاسلام سید احمد خمینی از خاطرات آن روزها چنین یاد می‌کند:

... من یک سال در میان به ایران می‌آمدم. وقتی به ایران آمدم، شنیدم که در زندان قزل‌قلعه است. یک روز برای ملاقات با او به زندان قزل‌قلعه رفتم. نگذاشتند داخل زندان بروم. او را آوردند بیرون. در یک حیاطی خارج زندان روی یک نیمکتی او را دیدم، خیلی ضعیف شده بود. پرسیدم. غذا چطور، یا جایتان چطور است؟ گفت: بد نیست. من دیگر سؤال نکردم. او را بعد از چند ماه آزاد کردند. چیزی از او نتوانستند پیدا کنند. به قم برگشت و در بیرونی آقا مستقر شد. این دفعه معمم بود و زندان هم رفته بود و آزاد و علنی در بیرونی مشغول رفت و آمد شد. بعد از چند روز از طرف ساواک آمدند و تمام کتابها و ائات و آنچه که کاغذ مانند بود از خانه ما جمع کردند و بردند.

رئیس اداره کل سوم ساواک از طرف سپهبد نصیری برای وی در ۴۶/۴/۱ طی نامه‌ای به دادرسی نیروهای مسلح شاهنشاهی خواستار صدور قرار تأمین برای وی گردید.^{۴۳} متعاقب این درخواست در تاریخ ۴۶/۴/۱۳ قرار بازداشت موقت وی صادر و به زندان قزل‌قلعه و سایر



شرح زندگانی حجت‌الاسلام سیداحمد خمینی به...

مراکز مربوطه ابلاغ گردید^{۴۴} و مورد موافقت دادستان کل ارتش نیز قرار گرفت.^{۴۵} حجت‌الاسلام سید احمد خمینی در زندان قزل‌قلعه مورد بازجویی قرار گرفت. در بازجویی با زیرکی از بیان هرگونه مطلبی که ساواک را در مورد اقامت او در ایران حساس کند خودداری کرد. پاسخهایش در همان حدی بود که در ضمن بازجویی مطمئن شد بازجو از آن اطلاع و یا مدرکی در اختیار دارد.

در مواردی که از مسافرتها، تماسها و مصاحبههای او سؤال شد او به عادی‌سازی مطلب پرداخته اسامی افراد را به صورت مبهم و بدون مشخصات قابل شناسایی بیان داشت. بازجو پس از طرح سئوالات مختلف و شنیدن پاسخهای وی در اواخر بازجویی خطاب به ایشان ابراز داشت:

شما از بیان حقایق خودداری می‌فرمایید و تا حد مقدور کتمان حقیقت می‌نمایید. با اینکه در ابتدای بازجویی تذکر داده شد به سئوالات جواب کامل داده و آنچه اتفاق افتاده است تشریح نمایید، مع‌الوصف به توصیه مزبور عمل ننمودید.^{۴۶} بازجوی ساواک در پایان کار خود طی نامه‌ای با عنوان گزارش بازجویی در ذیل عنوان گردش کار چنین آورده است:

طبق محتویات پرونده و مدارک موجود نامبرده ضمن مسافرتها غیرمجاز به عراق و تماس با روحانیون افراطی و مخالف دولت اخبار و شایعات ناصحیحی را در اختیار متعصبین مذهبی و طرفداران آیت‌الله خمینی قرار داده و بدین وسیله افکار و عقاید آنان را علیه دولت تحریک می‌نمود...^{۴۷}

حجت‌الاسلام سیداحمد خمینی نزدیک به دو ماه در زندان قزل‌قلعه بود. طی این مدت تلاشهایی برای آزادی وی صورت پذیرفت.^{۴۸} آیت‌الله‌العظمی سید محسن حکیم با ارسال نامه‌ای برای آیت‌الله میرزا عبدالله تهرانی (چهلستونی) خواستار پی‌گیری وی برای آزادی فرزند امام شد. اداره کل سوم ساواک نظریه خود را در مورد تبدیل قرار وی به شرح ذیل برای ریاست ساواک ارسال نمود:

با توجه به اینکه از شخص مزبور سوابق مضره‌ای موجود نمی‌باشد، در صورت تصویب نسبت به تبدیل قرار تأمین و آزادی وی اقدام گردد. موکول به رأی عالی است.^{۴۹} نصیری نیز ضمن موافقت با نظریه فوق برای بهره‌برداری هر چه بیشتر از این اقدام دستوراتی به شرح ذیل صادر نمود:

خبر برای روزنامه‌ها تهیه شود که سیداحمد فرزند خمینی که در نجف ساکن است به وسیله مأمورین عراقی در تاریخ [۴۶/۴/۸] به مأمورین مرزی ایران تحویل شد. طبق تحقیقاتی که

مجموعه مطالعات تاریخی

انجام شده نامبرده دو مرتبه بدون در دست داشتن گذرنامه به طور قاچاق تاکنون از مرز ایران عبور کرده و در نتیجه به وسیله مأموران عراقی به اتفاق... که به طور قاچاق عبور کرده بودند تحویل شده‌اند.^{۵۰}

روزنامه‌های کیهان و اطلاعات مورخ ۴۶/۵/۲۳ عیناً نظریه رئیس ساواک را به عنوان خبر مطبوعاتی چاپ کردند.^{۵۱} یک روز بعد در ۴۶/۵/۲۴ فرزند امام خمینی از زندان قزل‌قلعه آزاد و چند روز بعد راهی قم شد.

ساواک مرکز طی تلگرافی «خیلی محرمانه» به ساواکهای قم و تهران با تذکر این نکته که مشارالیه جهت انجام مأموریتهایی به ایران آمده، دستور داد:

اعمال، رفتار و تماسهای وی را به نحو کاملاً غیرمحسوس تحت نظر قرار داده و در صورت مشاهده هرگونه فعالیت مشکوکی مراتب را اعلام دارند.^{۵۲}

از آنجا که سیاست کلی رژیم در این مقطع تاریخی ارائه وضعیت آرام و با ثبات از کشور بود و پیوسته درصدد ترسیم چهره‌ای بدون مشکل برای کشور بود، در مورد دستگیری و بازداشت فرزند امام نیز سعی بر علنی کردن آن نداشت؛ اگرچه به تدریج خبر آن منتشر شد. ضمن آنکه ساواک در تحلیل خود به این نتیجه رسید که اقامت ایشان در عراق به نفع رژیم است:

سیداحمد خمینی که سابقاً دانش آموز بوده و اخیراً به لباس روحانیت درآمده و روی این اصل و با توجه به موقعیت پدرش وجهه‌ای در حوزه علمیه قم کسب نموده و عزیمت وی به ایران و قم باعث نزدیکی و علاقه‌مندی بیشتر طلاب به وی می‌گردد و امکان دارد نامبرده در قم به اتفاق طرفداران پدرش دست به یک سلسله فعالیت‌های خلاف بزند و اصلح است اعمال و رفتارش دقیقاً تحت کنترل قرار گرفته و چنانچه وی به نجف عزیمت و در آنجا اقامت نماید به صلاح خواهد بود...^{۵۳}

بر این اساس، ساواک تصمیم گرفت با ایجاد محدودیتهای فراوان نظیر کنترل و تحت مراقبت قرار دادن رفت و آمدهای وی، نظارت و کنترل افراد تماس گیرنده، کنترل کلیه مکاتبات پستی و تلفنی، عرصه را بر فرزند امام تنگ نماید تا وی به درخواست خود از کشور خارج شود. از این رو هنگامی که ایشان تقاضای صدور گذرنامه برای عزیمت به عراق نمود با آن موافقت کردند.^{۵۴} نمونه‌ای از مراقبتهای ساواک از ایشان که در اسناد به کثرت مشاهده می‌شود چنین است:

نامبرده بالا ساعت ۴ صبح روز ۴۶/۵/۲۷ به قم وارد و در منزل پدرش واقع در یخچال قاضی سکونت نمود. ساعت ۱۰ صبح روز ۴۶/۵/۲۸ عده زیادی از طلاب و روحانیون به دیدن وی رفتند و...^{۵۵}

شرح زندگانی حجت‌الاسلام سیداحمد خمینی به...

در تاریخ ۳ شهریور در ساعت ۹ صبح آقای سید احمد مصطفوی با آقای آشیخ حسن صانعی جهت بازدید آقایانی که به دیدن آسید احمد آمده‌اند شروع کرده‌اند و اول به منزل آقای علامه طباطبایی رفته‌اند...^{۵۶}

علی‌رغم محدودیتهای ذکر شده هیچ‌گاه در روند فعالیتهای ایشان خللی ایجاد نشد و او که بنا به فرمان پدر به ایران بازگشته بود خود را از قبل برای تمامی این سختیها آماده کرده انتظاری بیش از آنچه اتفاق می‌افتاد داشت.

ممانعت از برگزاری مراسم

پس از تبعید امام خمینی به منظور زنده نگه داشتن یاد و نام وی، پیوسته منزل ایشان محل برگزاری مجالس به مناسبتهای مختلف بود. ساواک قم در تاریخ ۴۶/۶/۱۹ گزارش یکی از این جلسات را این‌گونه به مرکز ارسال نمود:

از ساعت هشت صبح روز فوق به مناسبت وفات حضرت زهرا(س) جلسه روضه‌خوانی در منزل خمینی برگزار و عده زیادی از مردم در آن شرکت نموده بودند. در مجلس مذکور آقایان پسندیده برادر، سیداحمد مصطفوی پسر خمینی، شیخ علی اکبر اسلامی، عبدالرحیم ربانی شیرازی، شیخ محمود توکلی (یزدی)، محمدعلی گرامی، حاج سیدجواد گلپایگانی پسر آقای گلپایگانی نیز حضور داشتند. ساعت نه صبح سعید اشراقی به منبر رفت و درباره علم و روحانیت صحبت نمود و ضمن تجلیل از خمینی گفت مردم باید قدر روحانیت را بدانند و مرجع تقلید خود یعنی حضرت آیت‌الله خمینی را بیشتر بشناسند (صلوات مردم) وی افزود مرحبا بر احساسات گرم شما مردم نسبت به مرجع تقلیدتان...^{۵۷}

برخلاف تصور ساواک ایجاد محدودیتهای نتوانسته بود یاد امام را از ذهن مردم دور سازد، از این رو ساواک مرکز طی دستوری به ساواک قم نوشت:

... به فرموده چون آیت‌الله خمینی در قم نیست لزومی ندارد در منزل وی روضه‌خوانی شود. خواهشمند است دستور فرمایید در اجرای اوامر صادره از طریق شهربانی محل نسبت به جلوگیری از جلسات روضه‌خوانی در منزل نامبرده اقدام و نتیجه را اعلام نمایند.^{۵۸}

بلافاصله دستور یورش به منزل امام خمینی در قم و بازرسی از آن صادر شد:

ساعت ۱۰ صبح روز ۴۶/۸/۲۲ امضاکنندگان زیر با حضور آقای علی اکبر آزاد نماینده دادسرای شهرستان قم به منزل آقای حاج آقا روح‌الله خمینی واقع در یخچال قاضی رفته و تا ساعت ۱۳ روز مزبور کلیه کتب و اوراق موجود در منزل مشارالیه طبق سیاهه پیوست با حضور آقایان سیداحمد مصطفوی فرزند آقای خمینی و شیخ علی اکبر اسلامی و شیخ

حسن صانعی جمع‌آوری و ضبط گردیده و کلیه کتب و اوراق مزبور کلاً تحویل ساواک قم گردید.^{۵۹}

حجت‌الاسلام سیداحمد خمینی ماجرای یورش به منزل امام را چنین توصیف می‌کند:
... احمد خمینی اضافه کرد که چند روز قبل مشغول مهر زدن کتابهای پدرش بوده تا کتابخانه‌ای تأسیس نماید که مأمورین سازمان به منزلش ریخته و تمام کتابها را ضبط کردند و از وی خواستند تا صورت جلسه را امضا کند و چون این کار را انجام نداده لذا او را به سازمان برده و در آنجا مجبور کردند صورت جلسه را امضا نماید...^{۶۰}

تلاش گسترده

با همه سخت‌گیریها و ایجاد محدودیتهایی که ساواک توسط عوامل شهربانی در خصوص رفت و آمد و تردد به منزل امام خمینی صورت داد حجت‌الاسلام سیداحمد خمینی با برنامه‌ریزی موفق شد با تشکیل جلسات شبانه به امور منزل امام بپردازد. خود در این باره می‌گوید:

مدتی طولانی با گماردن مأمورین شهربانی و امنیتی از ساعت ۷ [صبح] تا ۸ شب و برای مدتی نیز تا ۱۱ شب به طور رسمی از تردد روحانیون و مراجعین به منزل امام جلوگیری می‌شد. در این ایام ما صبر می‌کردیم ساعتی بعد از تمام شدن کشیک مأمورین، یاران امام از طرق مختلف و منازل مجاور در آنجا گرد هم می‌آمدند و مسائل مان را دنبال می‌کردیم و قبل از طلوع آفتاب متفرق می‌شدیم...^{۶۱}

ساواک قم در گزارش به ساواک مرکز در تاریخ ۴۷/۲/۹ به این موضوع اشاره دارد:
ساعت ۱۰/۳۰ روز ۴۷/۲/۶ سیداحمد فرزند خمینی ضمن صحبت خصوصی اظهار داشت شبها از ساعت ۸ به بعد در منزل ما رفت و آمد به طور آزادانه صورت می‌گیرد و جلسات برقرار است و از یکی از طلاب حوزه علمیه قم دعوت نمود که در آنجا شرکت نماید.^{۶۲}
با تأکید و پی‌گیریهای مکرر اداره کل سوم ساواک مستقر در مرکز مبنی بر مراقبت بیشتر از منزل امام، ساواک قم در گزارش مورخ ۴۷/۲/۳۰ به افزایش ساعات مراقبت اشاره دارد:
به طور کلی مراقبت از منزل خمینی وسیله مأمورین شهربانی قبلاً تا ساعت ۸ شب ادامه داشته و پسر نامبرده چندین شب از ساعت هشت شب به بعد از فرصت استفاده و با باز گذاردن درب منزل شروع به تشویق ایادی و تجمع [آنها] در منزل نموده که پس از اطلاع مراقبت مستمر و مداوم تا ساعت ۱۱ شب از منزل وی ادامه دارد و به احمد پسر خمینی نیز تذکرات لازم در این خصوص داده شده است.^{۶۳}

شرح زندگانی حجت‌الاسلام سیداحمد خمینی به...

در گزارشی مشابه هنگامی که یکی از طلاب حوزه علمیه قم در ساعت ۲۲ با مشاهده پاسبانی که در مقابل منزل امام رفت و آمدها را کنترل می‌کرد، موضوع را با فرزند امام در میان می‌گذارد. ایشان در پاسخ می‌گوید:

اینها نمک آش مبارزه است. من راهی را می‌روم که پدرم و برادرم رفته‌اند و این ناراحتیها برایمان تأثیری ندارد.^{۶۴}

روز به روز بر شدت فعالیت حاج احمد آقا افزوده می‌شود. شرکت در جلسات و هیأت‌های مذهبی^{۶۵} و ارائه رهنمود به آنها، برگزاری جلسات مشترک با روحانیون مبارزی نظیر شهید آیت‌الله سید محمدرضا سعیدی،^{۶۶} توزیع مرتب شهریه امام در بین طلاب با وجود همه کارشکنیهای ساواک و ... از جمله فعالیت‌هایی است که از دید مأموران ساواک مخفی نمانده در گزارشهای آنان منعکس است. البته فعالیت‌های بسیاری نیز صورت می‌گرفت که به جهت رعایت اصول پنهان‌کاری، ساواک هرگز متوجه آنها نشد:

... در مدتی که قم بودم مثل سایر طلاب در رساندن اعلامیه‌های امام و یا اعلامیه‌هایی علیه دولت و رژیم سابق به مردم تلاش می‌کردیم، تا کم کم به این فکر افتادم که احتیاج به وسایل تکثیر داریم. آدمم پیش آقای هاشمی در تهران. او توسط آقای توکلی یک دستگاه فتوکپی برایمان تهیه کرد و من قبلاً اتاقی را در منزل یکی از آشنایانمان اجاره کردم و آنجا مشغول کار شدیم.^{۶۷}

خانم فاطمه طباطبایی همسر سیداحمد نیز در این باره می‌گوید:

... حاج احمد آقا در دوران تبعید حضرت امام اعلامیه‌های ایشان را به طرق مختلف دریافت می‌کرد و سپس به تایپ و تکثیر آنها می‌پرداخت و با شیوه‌های بسیار هوشمندانه، آنها را به گروه‌های مبارز می‌رساند. از آنجا که گروه‌های مبارز در آن دوران به صورت مخفی فعالیت می‌کردند ایجاد ارتباط با آنها و جلب اعتمادشان کار بسیار مشکلی بود اما احمد آقا که از هوش سرشاری برخوردار بود این کار را به شایستگی انجام می‌داد.^{۶۸}

ساواک شواهد و قراینی بر انجام فعالیت‌های سیاسی سیداحمد داشت ولی تا آن زمان به هیچ‌گونه مدرکی دست نیافته بود. پس با مراقبت بیشتر در پی کشف ارتباطات ایشان و ریز فعالیت‌هایش برآمد. اداره کل سوم ساواک طی نامه‌ای به ساواک قم نوشت:

اطلاعات واصله حاکی است نامبردگان بالا به منظور به ثمر رساندن اهداف مضره خود با پاره‌ای از عناصر افراطی در تماس می‌باشند. خواهشمند است دستور فرمایید با استفاده از تمام امکانات موجود اعمال و رفتار و تماس‌های سیداحمد خمینی را تحت مراقبت قرار دهند و مکاتبات مشارالیه و تلفن او را کنترل و نتیجه را مستمراً منعکس سازند.^{۶۹}

هم‌زمان با این دستورالعمل و به منظور عادی‌سازی، به دستور ساواک، پست مراقبت و نگهداری آشکار از منزل امام برچیده شد.^{۷۰} و از آن پس مراقبت به شکل نامحسوس ادامه یافت. ساواک با به کارگیری شیوه‌های مختلف اطلاعاتی درصدد دست‌یابی به مدارک مستند بود که به بعضی سرنخها نیز دست یافت:

از کسانی که ابتدا با ما بوده آقای موسوی خوئینی و آقای واحدی است (همان که [در] روزنامه کیهان مشغول کار است) کم کم کارمان وسعت پیدا کرد و جایمان تنگ شد. منزلی در نزدیکی امام در قم به نام آقای واحدی خریدیم. پول آن را با التماس از این و آن تهیه کردیم. زیرا آقای پسندیده تا از کم و کیف قضیه مطلع نمی‌شدند پول نمی‌دادند. و مطلب را هم که نمی‌شد بگوییم. این منزل دست و بالمان را باز کرد. آقای موسوی خوئینی‌ها که خود با گروه‌های دیگر هم ارتباط داشت، یک دستگاه ماشین تکثیر برایمان تهیه کرد؛ قبلاً از ماشینهای ساده‌تری استفاده می‌کردیم. آقای موسوی خوئینی‌ها دستگیر شد. توسط خانمشان به من خبر داد که ایران را ترک کنم. مدت پانزده روز رفتم پاکستان. اتفاقاً آقای هادی قم بود. اوضاع پاکستان را از او پرسیدم، البته بدون اینکه ایشان مطلع شود که چه می‌خواهم بکنم. بلافاصله با آقای منتظری هم تماس گرفتیم. آمد مرز ایران و پاکستان. این دو هفته‌ای که پاکستان بودم تجربه‌های خوبی کسب کردم. در مراجعت آقای واحدی را از کم و کیف قضیه مطلع کردم و در ضمن شخصی به ما معرفی شد تا در ایران به وسیله او با گروهی دیگر همکاری نمایم. اتفاقاً ما مشغول چاپ کتاب «در خدمت و خیانت روشنفکران» جلال بودیم.^{۷۱}

برداشتن پست مراقبت آشکار شهربانی از مقابل منزل امام خمینی و تبدیل آن به مراقبت نامحسوس بار دیگر منجر به افزایش تردد علما و افراد مبارز^{۷۲} به منزل امام و گسترش فعالیت آنان گردید:

به قرار اطلاع همه روزه در منزل خمینی روضه‌خوانی برقرار و رفت و آمد مردم به منزلش همچنان ادامه دارد. ضمناً اشخاصی که سهم امام خود را بابت خمینی تاکنون به طور مخفیانه به دیگران پرداخت می‌کردند از موقع حضور پسر خمینی در قم، مردم این وجوه را به طور آزادانه به نامبرده پرداخت می‌نمایند.^{۷۳}

ساواک برای جلوگیری از گسترش فعالیتها، مجدداً از اجرای مراسم روضه‌خوانی در منزل امام جلوگیری کرد و از برگزاری هرگونه جلسه‌ای در منزل امام ممانعت به عمل آورد.^{۷۴} کلیه رفت و آمدها با حساسیت بیشتری تحت نظر قرار گرفت.^{۷۵}

گزارش لحظه به لحظه مسافرت وی به شهرهای مختلف و ارتباط با علما و طلاب آنجا^{۷۶}

شرح زندگانی حجت‌الاسلام سیداحمد خمینی به...

و همه تماسها و مرادات وی با افراد مختلف در قم به ساواک مرکز می‌رسید.^{۷۷} در یک مورد ساواک مرکز با ارسال نامه‌ای به ساواک قم آنها را متهم به کم‌کاری و عدم اطلاع از کلیه تحرکات حاج احمد نمود و ضمن تذکر، دستور مراقبت بیشتر نسبت به وی را صادر نمود.^{۷۸} ساواک قم در گزارش ۴۹/۶/۲۴ که با عنوان «عاملین پخش اعلامیه خمینی» برای مرکز ارسال داشت، شهید محمد منتظری را عامل اصلی و حاج احمد را به عنوان کسی که با وی در تماس است معرفی نمود.^{۷۹}

در گزارش دیگری به اجتماع بیش از سیصد نفر از طلاب مدرسه فیضیه قم در مقابل صحن مطهر حضرت معصومه در ۵۰/۱۰/۲۲ اشاره شده است. در این اجتماع شعارهایی به طرفداری از امام خمینی داده شد. در انتهای این گزارش آمده است: «شایع است که احمد خمینی فرزند خمینی در این تظاهرات شرکت داشته است.» در ذیل این گزارش پی‌نوشت شده: «در مورد دخالت احمد خمینی تحقیق شود.»^{۸۰} ساواک پس از تحقیقات گسترده‌ای به این نتیجه می‌رسد که وی به طور مستقیم در تظاهرات شرکت نداشته ولی به صورت غیرمستقیم دخالت داشته است:

۲۴۵

محرکین اصلی ایجاد اغتشاشات اخیر در قم عبارتند از سیداحمد خمینی پسر خمینی، سید محمدباقر سلطانی پدر زن سید احمد، شیخ حسینعلی منتظری...^{۸۱}

ممانعت از پرداخت شهریه

از جمله اقدامات ساواک برای تضعیف موقعیت و جایگاه امام خمینی، جلوگیری از پرداخت وجوهات شرعی به نمایندگان ایشان و ممانعت از پرداخت شهریه در حوزه‌های علمیه بود. اما حجت‌الاسلام سیداحمد خمینی ساواک را در این باره هم ناکام گذاشت. یورش به منزل امام و بازداشت دو تن از نمایندگان ایشان آقایان علی‌اکبر اسلامی و حسن صانعی بر این اساس است. انتظار بیهوده ساواک قم را از این اقدام پلیسی در سند ذیل مشاهده می‌کنیم:

پس از بازرسی منزل خمینی و عدم اجازه رفت و آمد به منزل وی، وضع پرداخت شهریه خمینی به طلاب به صورت نامرتبی درآمد و مقسّمین خمینی از وضع موجود نگران و در حال حاضر برای پرداخت شهریه به طلاب شهرستانها و حفظ موقعیت قبلی یک نفر روحانی از هر شهرستان را انتخاب که شهریه طلاب آن شهرستان را در قم پرداخت نماید...^{۸۲} ساواک قم در ادامه پیشنهاد دستگیری و بازداشت مقسّمین شهریه را به منظور متلاشی نمودن تشکیلات آنان داد و نتیجه این اقدام را چنین توصیف کرد:

این اقدام از هر جهت نتایج خوبی خواهد داشت و روحانیون دیگر نیز این وظیفه را متقبل

مختصرنامه مطالعات تاریخی

نخواهند شد و طبیعتاً در پرداخت شهریه خمینی به طلاب تأخیر حاصل و طلاب نیز به مرور به آیات دیگر خواهند گروید.^{۸۳}

اما این ترفند ساواک نیز دوامی نیافت و ساواک تهران در تاریخ ۴۶/۹/۱۵ طی گزارشی به اداره کل سوم ساواک اعلام داشت:

اخیراً چون منزل خمینی در قم مورد بازرسی قرار گرفت و دفتر شهریه طلبه‌ها نیز ضبط گردیده بود لذا شهریه آنها توسط مقسمها و پسر خمینی در مدارس دینی بین طلبه‌ها تقسیم می‌گردد.^{۸۴}

با مرور زمان نه تنها از مقدار شهریه امام کاسته نشد بلکه روند رو به رشدی را طی نمود. به همین جهت ساواک این بار دستور شناسایی کلیه پرداخت‌کنندگان وجوه شرعیه به امام و عاملین جمع‌آوری آن و وکلای شرعی امام را به ساواکهای سراسر کشور ابلاغ نمود:

برابر اطلاعات واصله پرداخت شهریه خمینی در نجف و سایر حوزه‌های علمیه از جمله قم رو به تزاید گذاشته و با آن همه محدودیتی که به عمل آمده، یاد شده کماکان شهریه خود را پرداخته و حتی گفته می‌شود وضع وی در حال حاضر به مراتب بهتر از زمانی است که در ایران به سر می‌برده، علی‌هذا با توجه به اهمیت موضوع خواهشمند است دستور فرمایید با استفاده از کلیه امکانات موجود نسبت به شناسایی افرادی که به خمینی وجوه شرعیه می‌پردازند و همچنین عاملین جمع‌آوری و ارسال آن به عراق اقدام و نتیجه را سریعاً به این اداره کل اعلام دارند.^{۸۵}

۲۴۶

ازدواج

حجّت‌الاسلام والمسلمین حاج سیداحمد خمینی پس از مشورت با حضرت امام و دیگر اعضای خانواده در ۱۱ مهر ۱۳۴۷ با دختر آیت‌الله سید محمدباقر سلطانی طباطبایی ازدواج کرد.^{۸۶}

نخستین روزی که حاج احمدآقا به خواستگاری من آمدند پدرم درباره شخصیت ایشان گفتند: تو قرار است با آدمی ازدواج کنی که ممکن است زندگی آرامی نداشته باشد، یعنی اینکه احمد فرد مبارزی است. او فرزند آیت‌الله خمینی است که طبیعتاً به پیروی از پدر گرامیشان مبارزه خواهند کرد. در چنین وضعی باید فکر کنی و ببینی که آیا آمادگی پذیرش چنین زندگی را خواهی داشت یا نه. امکان دارد هیچ مسئله‌ای پیش نیاید و زندگی آرامی داشته باشی.^{۸۷}

حاج احمد پس از ازدواج همچون گذشته فعالیت‌های مبارزاتی خود را ادامه داد. همسرش

شرح زندگانی حجت‌الاسلام سیداحمد خمینی به...

که با آگاهی کامل مسیر زندگی خود را انتخاب کرده بود هیچ‌گاه سد راه وی نشد. چه اینکه خواستگاری حاج احمد از وی مدتی پس از حادثه یورش مأموران ساواک به منزل شهید حاج آقامصطفی خمینی صورت گرفت که منجر به سقط جنین همسر ایشان گردید. سختی و ظرافت کار در آنجا بود که از بسیاری از فعالیتهای مبارزاتی ایشان حتی همسرش که نزدیک‌ترین فرد به وی بود، نباید مطلع می‌شد.

یک بار به من گفت: اگر من نمی‌خواهم جزئیات کارهایی را که می‌کنم به تو بگویم به دلایل خاص است، و مطرح کردن آنها به مصلحت نیست؛ زیرا اگر کسانی را که با من در ارتباط هستند، بشناسی، ممکن است چنانچه گرفتار شوی، مجبور باشی آنها را لو بدهی...^{۸۸}

علی‌رغم موضوع فوق و تأکید حاج احمد بر رعایت اصول مبارزه گاهی همسرش از برخی امور مطلع می‌شد و بعدها نیز به شکل مستقیم در بسیاری از فعالیتهای مبارزاتی شرکت می‌کرد. خانم طباطبایی در خاطراتش به ماجرای منع حاج احمد از وارد شدن و حتی نگاه کردن وی به داخل یکی از اتاقهای منزلشان اشاره دارد که بیانگر گوشه‌ای از تلاشهای حاج احمد است:

... چند روزی گذشت. هر لحظه حس کنجکاوی من تحریک می‌شد و می‌خواستم بدانم داخل این اتاق چه چیزهایی هست که احمد، به من اجازه نمی‌دهد حتی داخل آن را نگاه کنم. تا اینکه یک روز، در فرصتی که در همین اتاق باز بود، به آرامی لای در را باز کردم و داخل اتاق را نگاه کردم؛ دیدم تا سقف اتاق، اوراق کاغذ چیده شده است و یک دستگاه تایپ و تکثیر در اتاق هست. حالا احمد چگونه به تنهایی این همه کاغذ و مخصوصاً دستگاه تایپ را به خانه آورده بود که همسایه‌ها و حتی من نفهمیده بودم، تعجب‌برانگیز بود. اوضاع سیاسی مملکت در آن زمان طوری بود که اگر قضیه لو می‌رفت و این اعلامیه‌ها و دستگاه تکثیر اوراق به دست ساواک می‌افتاد، حکم اعدام برای احمد داشت...^{۸۹}

مسافرت به عراق، مکه و لبنان

سومین سفر حجت‌الاسلام حاج سید احمد خمینی به عراق و برای انتقال اخبار داخل کشور و ارائه گزارش فعالیتهای انجام یافته به حضرت امام در اوایل سال ۱۳۵۲ صورت پذیرفت. وی این بار با اخذ گذرنامه و قانونی عازم عراق شد. زیارت عتبات عالیات، دیدار با پدر، مادر، برادر و سایر بستگان نیز بخشی از هدف وی بود. او مسائل فراوانی از نهضت را با امام در میان گذاشت.

اوضاع عمومی حوزه علمیه قم، مشکلات فرا روی مبارزین مسلمان، چگونگی کمک به خانواده زندانیان سیاسی، وضعیت روحانیون مبارز و مطالب بسیار دیگری را بازگو نمود و از

مصلنامه مطالعات تاریخی

نظریات امام برای پیش برد اهداف نهضت بهره‌مند گردید. سپس عازم مکه شد. زیارت خانه خدا و کسب توشه معنوی برای ادامه مبارزه و جهاد در راه خدا حاصل این سفر بود. او از فرصت این سفر برای تماس و ارتباط‌گیری با سایر مبارزین که در آن مکان گرد آمده بودند، بهره برد:

نامبرده بالا که فرزند روح‌الله خمینی است در ایام حج سال جاری در مراسم حج در مکه شرکت کرده است. چند نفر از معممین ایرانی مقیم نجف به اسامی سیدهادی موسوی مازندرانی، شیخ اسماعیل فردوسی، شیخ قدیری اصفهانی و برقی قمی (نام کوچک دو نفر اخیر تعیین نگردیده است) و چند نفر دیگر که اسامی آنان معلوم نگردیده در اغلب مراسم حج همراه خمینی بوده‌اند...^{۹۰}

وی پس از انجام مراسم حج عازم لبنان شد. ساواک با ارسال تلگرامی برای نمایندگی خود در لبنان آنان را از این سفر مطلع کرد و دستور مراقبت کامل از کلیه تماسها و ارتباطات وی با افراد را صادر و ارسال گزارش کامل آن را برای مرکز درخواست نمود.^{۹۱}

وی در لبنان با امام موسی صدر، رهبر شیعیان لبنان دیدار کرد و به بررسی وضعیت شیعیان منطقه و ارزیابی مبارزات آنان پرداخت و در تماس با دکتر مصطفی چمران و برخی عناصر مبارز دیگر علاوه بر فراگیری آموزش نظامی در پایگاه نظامی دکتر چمران، اهداف نهضت امام را نیز در آن منطقه دنبال نمود.^{۹۲} نمایندگی ساواک در لبنان بلافاصله طی تلگرافی خبر ملاقات وی با امام موسی صدر را به تهران مخابره کرد. ساواک مرکز با ارسال نامه‌ای موارد ذیل را پی‌گیر شد:

۲۴۸

- ۱- درباره علت ملاقات نامبرده با موسی صدر
- ۲- مدت اقامت مشارالیه در منزل موسی صدر و اینکه در این مدت چه اشخاصی به منزل وی رفت و آمد داشته‌اند (با مشخصات آنها)
- ۳- در مدت اقامت در منزل موسی صدر چه صحبت‌هایی و چه مسائلی بین آنها مطرح شده است.

۴- آیا نامبرده به طریقی با عراق و با پدر و برادرش تماس گرفته است یا خیر؟ و اگر تماس گرفته به چه وسیله‌ای بوده است و مسائلی که مطرح شده است روشن شود.^{۹۳}

حجت‌الاسلام سید احمد خمینی در اواخر بهمن ۱۳۵۲ به ایران بازگشت و پس از توقیف کوتاه در تهران در ۲۵ بهمن ۵۲ وارد قم شد. ساواک مرکز با ارسال تلگرافی به ساواک قم با اشاره به مسافرت وی به نجف و لبنان دستور داد با استفاده از افراد نفوذی و امکانات فنی نظیر شنود تلفنی و کنترل مکاتبات، پاسخ دو سؤال را بیابند. نخست آنکه وی از جانب پدرش

شرح زندگانی حجت‌الاسلام سیداحمد خمینی به...

حامل چه پیام و دستوری است و دوم آنکه در ملاقات با امام موسی صدر چه مطالبی بین آنها رد و بدل شده، احیاناً چه دستورالعملی از ایشان دریافت داشته است.^{۹۴}

همین دستورالعمل نیز برای ساواک تهران ارسال گردید.^{۹۵}

عامل نفوذی ساواک طی چند ملاقات با وی تمام تلاش خود را برای یافتن پاسخ سئوالهای مزبور به عمل آورد. اما ایشان فقط به کلیاتی در مورد سفر خود اشاره نمود.^{۹۶} خبرچین ساواک در انتهای گزارش خود چنین آورده است:

از این ملاقات چنین استفاده شد که سیداحمد بی‌اندازه از عنوان کردن و مذاکره مطالب

سیاسی خودداری می‌کند و حاضر نیست به هیچ‌وجه از این مقولات حرفی به میان بیاید.

در ادامه گزارش رهبر عملیات تحت عنوان نظریه یکشنبه نوشته است: «مفاد گزارش صحیح است منابع دیگری نیز نفوذ داده شده تا با وی ملاقات کنند لکن هیچ یک از آنان حتی موفق به طرح مسائل سیاسی با وی نشده‌اند زیرا سیداحمد به شدت از طرح هر نوع مسئله‌ای خودداری نموده است. به منبع آموزش داده شده که به هر نحو نفوذ نموده و مسائل را روشن کند. ضمناً اعمال و رفتار سیداحمد فعلاً با تمام امکانات موجود تحت کنترل است.»^{۹۷}

۲۴۹

ساواک تا مدتها دست از کنترل و مراقبت برنداشت ولی تمامی این تلاشها بی‌ثمر بود.

ناتوانی ساواک در برابر زیرکی فرزند امام در سند ذیل به خوبی نمایان است:

از بدو ورود نامبرده تاکنون به نحو مقتضی به وسیله تیم تعقیب و مراقبت و کنترل تلفنی از نامبرده فوق مراقبت لازم معمول، به طور کلی مشارالیه از پذیرفتن اشخاص در منزل خود خودداری و هیچ‌گونه صحبت یا عمل خلافی از وی سر نزده است. شب موصوف شب روز ۵۲/۱۱/۲۹ در منزل شیخ محمدحسین بروجردی (که پسر وی داماد خمینی و شوهر خواهر احمد مصطفوی خمینی می‌باشد) مهمان بوده و روز بعد (۵۲/۱۱/۳۰) سوژه به تهران عزیمت [کرد] لکن آدرس محل سکونت خود را به نزدیک‌ترین کسان خویش نیز اطلاع نداده...^{۹۸}

حجت‌الاسلام والمسلمین سیداحمد خمینی طی این سالها هیچ‌گاه از مأموریت اصلی خود که همان مبارزه با خودکامگی و ستمگری دستگاه حاکمه بود غافل نشد. بسیاری از فعالیت‌های وی از دید مأموران امنیتی رژیم مخفی ماند و تنها گوشه‌ای از زحمات شبانه‌روزی و طاقت‌فرسای وی بعدها از زبان دوستان و هم‌زمانش در قالب خاطره بیان گشت. یکی از فعالیت‌های محوری وی در آن سالها دیدار و ملاقات با مبارزانی بود که توسط دستگاه امنیتی و دادگاههای فرمایشی رژیم به نقاط مختلف تبعید شده بودند.

در اواخر ماه مبارک رمضان سیداحمد خمینی فرزند خمینی که ملبس به لباس روحانیت

می‌باشد به استان گیلان مسافرت نموده. یاد شده در این مسافرت به شهر فومن وارد و با

عبدالحمید مولانا (محکوم اقامت اجباری) ملاقات و مدت یک ساعت با وی مذاکره نمود و سپس در همان شهرستان به منزل حسن زاده و داور دوست دو تن از پیش‌نمازان این شهرستان وارد و با آنان ملاقات و یک شب در منزل داور دوست اقامت نمود. سپس به هشتر مسافرت کرد و با شیخ مروارید و شیخ منتظری در هرآباد ملاقات کرد. آن‌گاه در شهرستان رودبار با محکوم اقامت اجباری دیگری به نام شیخ صادق خلخالی ملاقات نموده است.^{۹۹}

جمع‌آوری وجوهات شرعیه و ارسال آن برای امام خمینی اگرچه همواره ذهن مأموران امنیتی رژیم را به خود مشغول کرده بود، اما انتقال بخشی از این وجوهات در مسیر مبارزه و کمک به خانواده‌های زندانیان سیاسی رژیم را به اقدامات وسیعی برای شناسایی عاملین جمع‌آوری وجوهات، راههای ارسالی آن برای امام و حتی پرداخت‌کنندگان واداشت. اداره کل سوم ساواک در گزارشی در این خصوص می‌نویسد:

همان‌طوری که استحضار دارند به کلیه ساواکها اعلام شده نمایندگان رسمی خمینی را که وجوه شرعی جمع‌آوری می‌کنند شناسایی و دستگیر نمایند. از آنان در مورد نحوه جمع‌آوری کمکهایی که از طرف آنان به اشخاص مختلف و احیاناً زندانیان ضدامنیتی می‌شود تحقیق نمایند. نامبردگان بالا که نفر اول (مرتضی پسندیده) برادر خمینی و نفر دوم (احمد مصطفوی خمینی) پسر خمینی و در قم ساکن هستند بر اساس سوابق موجود از عوامل جمع‌آوری وجوه شرعی می‌باشند...^{۱۰۰}

۲۵۰

آخرین سفر به عراق

حجت‌الاسلام سیداحمد خمینی در دی ماه ۱۳۵۳ طی درخواستی خواستار صدور گذرنامه برای سفر به لبنان شد. شهربانی کل کشور موضوع را به ساواک گزارش نمود و اداره کل سوم ساواک با تنظیم نامه‌ای پس از بیان سابقه وی نظریه خود را چنین بیان کرد:

با عرض مراتب فوق و عنایت به سوابق وی و جمع‌آوری وجوه شرعی و فرستادن آن برای خمینی و اینکه احتمالاً مسافرت‌های مکرر او به خارج برای برقراری تماس با عوامل خمینی در لبنان می‌باشد مستدعی است در صورت تصویب با خروج او از کشور مخالفت شود. موکول به رأی عالی است.^{۱۰۱}

نظریه مزبور مورد تصویب قرار گرفت و گذرنامه صادر نشد.^{۱۰۲} در اوایل سال ۱۳۵۶ وی مجدداً تقاضای صدور گذرنامه نمود. ساواک این بار برای رسیدن به برخی اطلاعات و اهدافش موافقت نمود:

با رفتن اعضای خانواده خمینی به عراق برابر اوامر صادره موافقت شده و سید عبدالرضا

شرح زندگانی حجت‌الاسلام سیداحمد خمینی به...

حجازی استدعا دارد که با مسافرت این شخص هم موافقت گردد. در صورت تصویب برای ابراز حسن نیت سازمان و تلاش در جهت پی بردن به ماهیت نیت خمینی موافقت و بعد از مراجعت از طریق حجازی از او زیرپاکشی شود. موکول به رأی عالی است.^{۱۰۳}

سازمان اطلاعات و امنیت قم در نامه‌ای به اداره کل سوم اعلام داشت که «احمد مصطفوی فرزند روح‌الله روز ۵۶/۴/۷ به تهران عزیمت [کرد] و در نظر دارد از طریق سوریه به عراق مسافرت [نماید] تا به خواهرهای خود که در نجف هستند ملحق [گردد] و از روح‌الله خمینی دیدار نماید. در این سفر همسر احمد نیز همراه وی خواهد بود.»^{۱۰۴}

هجرت حاج احمد از جمله حوادث تاریخی و تأثیرگذاری است که در سال ۱۳۵۶ اتفاق افتاد. حاج احمد در ایران رسالت خویش را به خوبی ایفا کرد. بیش از یک دهه بدون وقفه کوشید و با همت و تلاش وی - پس از این سالها - رابطه رهبری انقلاب با حوزه‌های علمیه و مبارزین داخل کشور به گسترده‌ترین و مطلوب‌ترین وجه ممکن رسید. شبکه‌های ارتباطی با نجف برقرار و نیز ارتباط روحانیت و مردم در سطح کشور، به همت یاران فداکار امام و فرزندش تنظیم شد.

از سوی دیگر وی چندین سال نزد بزرگان حوزه قم درس خوانده و اینک برای تکمیل نیازهای علمی خویش استادی چون امام را می‌طلبید. بدین ترتیب حاج احمد برای چهارمین و آخرین بار وطن را ترک کرد. وی ابتدا به سوریه رفت. نمایندگی ساواک در سوریه با ارسال نامه‌ای اعلام داشت:

سیداحمد خمینی یکی از فرزندان خمینی که مقیم ایران است به اتفاق همسر و فرزندان خود اخیراً وارد دمشق شده است و قرار است از دمشق به بیروت برود و در بیروت ویزای مسافرت به عراق و عربستان سعودی تحصیل کرده و برای زیارت به عراق و عربستان سعودی عزیمت نمایند. در بیروت نیز مهمان سید موسی صدر خواهند بود...^{۱۰۵}

سپهد نصیری ریاست ساواک با آگاهی از نقش سیداحمد در سازماندهی مبارزه و ایجاد ارتباط بین مبارزین و امام، این‌گونه مسافرتها را نیز در جهت همان امور ارزیابی می‌کرد؛ از این رو پس از اطلاع از این سفر دستوراتی به شرح ذیل صادر نمود:

۱- نمایندگی بغداد در جریان گذارده شود که سعی نماید اطلاعاتی از این بازدیدها به دست آورد.

۲- در مراجعت، اداره کل سوم از آنها تحقیقات لازم را بنماید و گذرنامه‌های آنها را بررسی نماید به کجاها رفته و با چه اشخاصی تماس گرفته و هدفشان چه بوده است. پول برای خمینی برده‌اند یا آنکه خمینی پول به آنها داده است که در ایران به اشخاص بدهند.

تحقیقات کامل بشود.^{۱۰۶}

آیت‌الله سید محمد موسوی بجنوردی در خاطراتش به برخی جزئیات این سفر اشاره دارد:

در مسافرتی با حضرت آیت‌الله حاج آقا مصطفی خمینی (ره) به سوریه رفتیم و از آنجا می‌خواستیم به عمره برویم. در سوریه حاج احمد آقا را دیدیم. ایشان با خانم و فرزندشان آمده و مهمان آقا موسی صدر بودند. متفقاً مشرف شده و به مدینه رفتیم. آنجا بعد از زیارت قبر پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار و فاطمه زهرا (س) به طرف خانه خدا آمدیم و مدتی در آنجا بودیم و با عده‌ای از شخصیت‌های سیاسی مبارز لبنان ملاقاتها و جلساتی داشتیم بعد به سوریه آمدیم. مرحوم حاج آقا مصطفی چند روز زودتر از ما به عراق و نجف رفت. ما بعد از چند روز با فاصله یک روز با حاج احمد به طرف نجف رفتیم. حاج احمد آقا دیگر در نجف ماند و در حوزه نجف مشغول درس شد.^{۱۰۷}

بخش امنیت داخلی سازمان اطلاعات و امنیت رژیم تمام توان خود را به کار گرفت تا پس از مراجعت حاج احمد به اطلاعات مورد نظرش دست یابد. پس، از طریق ادارات مختلف مترصد مراجعت وی بود و با ارسال نامه حساسیت موضوع را به آنها متذکر شد. اما تقدیر الهی به گونه‌ای دیگر رقم خورد. شهادت آیت‌الله حاج آقا مصطفی خمینی در آبان ۱۳۵۶ ابتلا و امتحانی بزرگ برای حاج احمد بود؛ امتحانی که پدر، آن را لطف خفیه الهی نامید. شهادت وی آغازگر خیزشها، سپس چهل‌مهای پیاپی و پدید آمدن صحنه کارزار پیروان امام با رژیم در سرتاسر ایران گردید.

ساواک قم طی گزارشی در مورخ ۵۶/۱۰/۲۸ اظهار داشت:

نامبرده بالا تاکنون مراجعت ننموده و با توجه به فوت مصطفی صاحب‌نظران اظهار عقیده می‌کنند که امکان دارد در آینده نیز مراجعت ننماید. منابع در این زمینه توجیه گردیده‌اند در صورت ورود یاد شده به منطقه مراتب به عرض خواهد رسید.^{۱۰۸}

بعد از شهادت حاج آقا مصطفی، بیت و دفتر امام خمینی در نجف اشرف با بهره‌مندی از شخصیت حاج احمد که تجربه طولانی مبارزه و سامان‌دهی ارتباطها و مدیریت منزل امام در قم طی سالهای دشوار پس از تبعید امام را با خود داشت، به سرعت تبدیل به کانونی مطمئن برای پاسخ‌گویی به نیازهای ارتباطی نهضت و رهبری آن گردید. گزارش ساواک قم در این باره چنین است:

... مطلب دیگری که انصاری عنوان می‌نمود راجع به سیداحمد خمینی پسر دوم روح‌الله خمینی بود که گویا جانشین مصطفی خمینی (پسر متوفی روح‌الله) شده و برای ترقی پدرش

و علیه ایران دست به فعالیتهای زیاد زده است...^{۱۰۹}

حجت‌الاسلام سیداحمد خمینی در آن دوره پرحادثه، در نجف اشرف توانست خلأ وجود برادرش حاج آقا مصطفی را در کنار پدر پر کند. با رهبری امام خمینی، دامنه قیام به سراسر ایران و در میان اقشار مختلف مردم اعم از دانشجویان، طلاب و روحانیون، کارگران، بازاریها، کارمندان ادارات و... کشیده شد و در این میان وی رازدار و امین امام و حامل پیامهای پی‌درپی رهبر انقلاب به بدنه قیام بود:

در حال حاضر قم مرکز اصلی فعالیتهای ضد دولتی و تحریک مردم به آشوب و اخلال‌گری است. هسته مرکزی این فعالیتهای گروهی طلاب طرفدار خمینی تشکیل می‌دهند که مستقیماً با نجف در تماس‌اند و زیر نظر سید احمد خمینی فعالیت می‌کنند و دارای خانه‌های امن جهت تشکیل جلسات و نگهداری وسایل چاپ و سایر لوازم می‌باشند...^{۱۱۰}

تماسها و فعالیتهای فرزندان امام در نجف نیز تحت مراقبت و کنترل دائمی ساواک و مأموران امنیتی سفارت ایران در بغداد قرار داشت.

... پس از آمدن سید احمد به نجف، فعالیت خمینی چند برابر شده به نحوی که در طول یک سال اخیر تعداد سخن‌رانیها، اعلامیه‌ها و نامه‌های تحریک‌آمیز وی به اندازه چند سال گذشته بوده از این زمان تمام تحریکات و انتقادهای او صریحاً متوجه رئیس مملکت شده است و شدت تبلیغات و تحریکات نامبرده به حدی رسیده که تاکنون به هیچ‌وجه سابقه نداشته است. در حال حاضر نیز گروههای افراطی و خرابکار در قم زیر نظر مستقیم سیداحمد فعالیت دارند و مشارالیه از نجف خط‌مشی آنان را تعیین و ابلاغ می‌کند...^{۱۱۱}

سفر به پاریس

هجرت سرنوشت‌ساز امام خمینی از نجف به پاریس، آغاز فصل فروپاشی ارکان رژیم سلطنتی در ایران بود.^{۱۱۲} در این ماجرا نیز حاج احمد مشاور و همراه پدر بود. رژیم عراق مانند امام در آنجا را منوط به ترک فعالیتهای سیاسی کرد و امام ترک عراق را بر این امر ترجیح داد. ابتدا، کویت مقصد سفر بود. مقدمات سفر آماده شد ولی در مرز عراق و کویت از ورود آنها جلوگیری شد.

امام با پیشنهاد حاج احمد مبنی بر سفر به فرانسه موافقت نمود. هواپیمای حامل امام روز جمعه ۱۴ مهر ۱۳۵۷ در فرودگاه پاریس به زمین نشست. وی با شناختی که از روشها، شعارها و ماهیت گروههای سیاسی داخلی و همچنین شناختی که از وضعیت جریانهای موجود در حوزه علمیه داشت، کانون هدایت انقلاب را در نوفل‌لوشاتو چونان بازویی توانا و مشاور امین در

مختصرنامه مصاحبات تاریخی

تمامی جریانات همراهی کرد.

وی در پاریس علاوه بر مقابله با جریانهای سیاسی غیر خط امام و برنامه‌ریزی دقیق برای تنظیم امور بیت و دفتر امام و برگزاری به موقع مصاحبه‌های مطبوعاتی و دقت و وسواس فراوان در ترجمه مصاحبه‌ها و پیامهای رهبر انقلاب و جلوگیری از تحریف آنها، رسالتی مهم نیز برعهده داشت که تجربه کافی آن را قبلاً طی سالهای مبارزه در ایران آموخته بود و آن برقراری ارتباط گسترده و لازم بین اقشار مختلف جامعه انقلابی ایران با رهبری انقلاب در خارج کشور بود.

پیروزی انقلاب اسلامی

افتخارات حجت‌الاسلام والمسلمین سیداحمد خمینی منحصر به مبارزات وی با رژیم شاه و تلاشهای بسیار مؤثر او در دوران پیش از پیروزی انقلاب اسلامی نمی‌شود. ایشان پس از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۵۷ تا رحلت امام در سال ۶۸ نزدیک به یازده سال لحظه لحظه عمرش را در کنار امام و همراه و هم‌فکر او سپری کرد. مهم‌ترین وظیفه او طی این سالها مراقبت از وضعیت جسمانی امام بود. وی در تلاش برای حفظ سلامت امام و مداوای بیماری ایشان، گاه آن‌چنان خود را فراموش می‌کرد که نقل کرده‌اند حضرت امام در بستر بیماری خطاب به پزشکانی که به بالینش می‌آمدند می‌فرمود: اول احمد را دریابید که به مراقبت نیازمندتر از من است.

۲۵۴

حاج احمدآقا هر آنچه که در توان داشت به کار بست تا دشمن را در پیش‌بینیهایش که بسیار به آن امید بسته بودند و مرتباً وعده وفات امام را می‌دادند ناامید سازد و شرایطی فراهم کند که رهبر انقلاب در سنین بالای هشتاد با نشاط و سلامت کشتی انقلاب را پس از پیروزی در اقیانوسی از حادثه‌ها و تلاطم با اقتدار کامل بیش از ده سال هدایت کند.

حجت‌الاسلام حاج سیداحمد خمینی در روز ۱۲ بهمن سال ۱۳۵۷ به همراه امام خمینی قدم به میهن نهاد. امام خمینی در شرایطی تصمیم به بازگشت به وطن گرفت که بسیاری توصیه به تعویق سفر داشتند. در این تصمیم شگفت نیز همچون تصمیم هجرت به پاریس، حاج احمد مشاور امام بود. او همچون گذشته تمهید مقدمات این سفر، تغییر هوایمای حامل امام، انتخاب همراهان و مراقبتهای لازم را هدایت کرد.

امام خمینی پس از ورود به میهن در مدرسه علوی و رفاه مستقر شد. اینک این مدارس کانون کشف توطئه‌ها و مرکز هدایت امت اسلام در مواجهه با دشمنان داخلی و خارجی انقلاب گردیدند.

شرح زندگانی حجت‌الاسلام سیداحمد خمینی به...

تنظیم امور این کانون، همچون دفتر و بیت امام در قم و نوفل لوشاتو بر عهده حاج احمد قرار داشت، که در انجام این رسالت لحظه‌ای آرام و قرار نداشت. او به عنوان یک صاحب‌نظر مورد اعتماد امام، ضمن شرکت در جلسات تصمیم‌گیری درباره مسائل مهم انقلاب و انتقال پیامهای حضرت امام و انعکاس لحظه به لحظه رخدادهای انقلاب به ایشان، همچون گذشته یک آن از حفاظت جان امام و مراقبت از سلامت ایشان غافل نبود.

او در ۱۰ اسفند ۱۳۵۷ همراه با حضرت امام عازم قم گردید و بلافاصله وسایل و زمینه‌های لازم را برای هدایت امور انقلاب و تنظیم امور بیت و دفتر امام و تأمین شرایط برای ارتباطهای گسترده امام با مردم و مسئولین که روزانه در نوبتهای متوالی به دیدار امام در قم می‌شتافتند فراهم نمود. او نخستین کسی بود که فرامین و رهنمودهای امام را به مراکز ذی‌ربط منتقل می‌کرد و در پی‌گیری انجام آنها لحظه‌ای آرام نداشت.

دوران یک ساله اقامت امام خمینی در قم در فاصله اسفند ۵۷ تا بهمن ۱۳۵۸ که امام بر اثر عارضه قلبی عازم بیمارستان قلب تهران (شهید رجایی) گردید، دوران دشوار تحولات اساسی در نظام سیاسی و اجتماعی ایران بود و احمد در تمامی این جریانات در صف اول قرار داشت و لحظه‌ای از امام جدا نشد. پس از استقرار امام در جماران، حاج احمد همچون گذشته با تدبیر و درایت، هدایت امور بیت و دفتر را به دست گرفت. وی در ماجرای اشغال لانه جاسوسی امریکا توسط دانشجویان پیرو خط امام از آغاز تا زمانی که به تصمیم مجلس شورای اسلامی گروگانها آزاد شدند، طرف مشورت امام و رابط امین رهبری و شورای انقلاب و مسئولین نظام بود.

از دیگر عرصه‌های حضور جدی و خستگی‌ناپذیر حاج احمد، دوران هشت‌ساله دفاع مقدس است. وی در این دوران، در همه صحنه‌های هدایت آن در کنار امام بود. کسب اطلاعات دقیق روزمره از آخرین وضعیت نیروهای خودی و قوای دشمن در جبهه‌ها، گردآوری آخرین اطلاعات از شرایط سیاسی و اجتماعی جامعه و موضع‌گیری افراد و گروهها در قبال مسائل جنگ و تنظیم و جمع‌بندی آخرین اطلاعات از مواضع سیاسی و نظامی دولتها و مجامع بین‌المللی در ارتباط با رخدادهای جبهه و مواضع رادیوها و دیگر رسانه‌های بیگانه و رساندن به موقع این اطلاعات به فرماندهی کل قوا مسئولیتی بود که حاج احمد با مدیریت خود و با مطمئن‌ترین روشها به آن عمل نمود. و علاوه بر آن، امانت‌دارانه و سریع پیامهای سری و علنی امام در امور نظامی، ارتباط مستمر با شورای عالی دفاع و فرماندهان نظامی و شرکت در جلسات این شورا و ارائه رأی و نظر مشورتی خویش به حضرت امام و شورا، و برنامه‌ریزی ملاقات رزمندگان اسلام با فرمانده کل قوا از دیگر مسئولیتهایی بود که وی در

هشت سال دفاع در کنار مشغله روزمره و بسیار مهم و مؤثری که در دفتر حضرت امام و در خدمت ایشان داشت به خوبی از عهده آن برآمد.

سوگ امام

هر کس رابطه امام خمینی و احمد را و عشق احمد به پدر را بشناسد، نیک می‌داند که داغ رحلت امام در شبانگاه ۱۳ خرداد ۶۸ با دل حاج احمد چه کرد. پس از رحلت جانگداز امام، حاج احمد تنی چند از یاران و اعضای دفتر را فراخواند و چگونگی انجام مراسم وداع ملت ایران با پیکر امام در مصلاهی تهران و مراسم تشییع و خاکسپاری را به بحث و مشورت گذاشت و پس از تنظیم برنامه‌ها و بازدید از مادر داغدار و خواهران مصیبت‌دیده‌اش دوباره در کنار پیکر مطهر امام حاضر شد تا از روح مطهر پدر نیرو بگیرد و خود را برای امتحان بسیار مهمی که ساعاتی بعد فراروی خویش دارد آماده کند. انتخاب خبرگان خیال دلسوزان انقلاب و پیروان امام را آسوده کرد. در آن جلسه، سخن و تحلیل سیداحمد و نقل امانت‌دارانه او از آنچه که از امام خمینی درباره حضرت آیت‌الله خامنه‌ای شنیده و دیده بود، نقشی اساسی در تسریع انتخاب خبرگان و رفع تردیدها و دودلیها داشت و بدین‌سان در این ماجرا نیز «حاج احمد» بسان همیشه در هموارسازی مسیر انقلاب نقشی اساسی داشت.

۲۵۶

ویژگیهای اخلاقی

حجت‌الاسلام والمسلمین حاج سیداحمد خمینی با سیمایی شاداب و خلقی گشاده و نیکو با مردم سخن می‌گفت. در برخوردهای شخصی بسیار زودگذشت و کریم بود. از کینه‌ورزی نسبت به اشخاص حتی کسانی که بدترین برخوردها را با او داشتند به دور بود. هیچ‌گاه با مردم و مراجعین و اطرافیان از موضع قدرت و موقعیتی بالا برخورد نمی‌کرد. فردی با متانت و وقار و در عین حال با تواضع و فروتن بود. با مردم به عنوان صاحبان انقلاب و کسانی می‌نگریست که با فداکاریها و نثار جان عزیزانشان زمینه حکومت اسلامی را فراهم کرده‌اند. زندگی‌اش به تبعیت از امام بی‌آلایش، زاهدانه و سرشار از سادگی بود. به مظاهر دنیا و مسائلی که سبب دلبستگی بسیاری از آدمیان می‌شود بی‌اعتنا بود. از تجملات و تشریفات دوری می‌کرد.

وقتی که ناگزیر از حضور در محیطی می‌شد که بویی از تجملات و تشریفات داشت می‌گفت احساس می‌کنم که دارم خفه می‌شوم. به جز موارد معدودی که در رفت و آمدهای

شرح زندگانی حجت‌الاسلام سیداحمد خمینی به...

رسمی از محافظ و شرایط حفاظتی استفاده می‌کرد، عموم رفت و آمدهایش در سطح شهر با خودرو معمولی و غالباً پیکان به همراه یکی دو تن از دوستانش بود. تا پایان عمر صاحب‌خانه و ملک نشد و در منزل استیجاری زندگی می‌کرد. از حشر و نشر با سرمایه‌داران امتناع می‌ورزید. عیادت مریض، صله رحم و دیدار مستمر با مسئولین، سرکشی به آشنایان، احترام فوق تصور به پدر و مادر، توجه به هدایت و تربیت فرزندان، مشارکت در حل مشکلات زندگی و کمک به همسر و حفظ شأن همسر به عنوان شریک واقعی زندگی از جمله اصول زندگی وی بود. ارادتش به حضرت امام بی‌مانند بود و انقلاب و نظام اسلامی را از جانش بیشتر دوست می‌داشت. در وادی برخورد با کسانی که آگاهانه با انقلاب و امام به مخالفت برمی‌خاستند ترحم را جایز نمی‌دانست. علی‌رغم آن همه فداکاریهایی که در مسیر انقلاب کرده بود در این رابطه هیچ‌گونه امتیازی برای خود قایل نبود. امانت‌داری و رازداری دو صفت برجسته او بود. به ساحت مقدس پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) ارادت خاصی داشت و در روضه مصیبت اهل بیت و سرور آزادگان (ع) آشکارا می‌گریست. بعد از رحلت امام به وضوح و در تمام حالات حتی در حال سرور و شادمانی در عمق نگاهش غمی عمیق مشاهده می‌شد. از شجاعتی امام‌گونه و صراحت لهجه‌ای همانند او برخوردار بود. در دو سال آخر عمر وی فراغتی نسبی پدید آمد.

سالها بود که مشغله فراوان سیاسی و اجتماعی و مسئولیتهای خطیر، او را از خلوت تنهایی محروم ساخته بود که آن را بسیار دوست می‌داشت و از این فرصت بهره‌مندی برد. او در این مقطع هر چند وقت یک بار، برای چند روزی با انقطاع از دیگران به خانه‌ای دور افتاده در بیابان کویری (در منطقه کوشک نصرت مابین تهران و قم) می‌رفت و به مطالعه کتب عرفانی حضرت امام بویژه چهل حدیث و دعا و راز و نیاز با خالق خویش می‌پرداخت و گاهی نیز تنی چند از اهل دعا و معنا را در خلوت تنهایی خود می‌پذیرفت.

بیماری و رحلت

صبحگاه ۲۱ اسفند ۱۳۷۳ خبر بستری شدن سیداحمد خمینی، نخست‌موجی از نگرانی در جماران و دقیقی بعد در شهر تهران و پس از آن در سرتاسر ایران پدید آورد. عارضه قلبی و تنفسی ناگهانی در حالت خواب سبب ایست کامل قلب و تنفس برای لحظاتی گردید و همین امر موجب بروز سکتة مغزی وی شده بود.

فضای عمومی کشور با پنخس اخبار گروه پزشکی حزن‌آلود شد. پنج روز سرتاسر ایران و هر جا که در جهان نام خمینی به بزرگی برده می‌شد، دستهای میلیونها انسان مؤمن به دعا

فصلنامه مطالعات تاریخی

و استغاثه بلند شد. اما خواست خداوند چیز دیگری بود و احمد در شامگاه ۲۵ اسفند ۱۳۷۳ ندای حق را لیبیک گفت و به سوی خدا شتافت. فردای آن روز پس از اقامه نماز توسط رهبر معظم انقلاب اسلامی بر پیکر او و تشییعی باشکوه از مسیر دانشگاه تهران تا حرم مطهر امام خمینی، در کنار پدر بزرگوارش آرام گرفت.

پانوشتها:

- ۱- فصلنامه حضور، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ش ۱۴، اسفند ۱۳۷۴، ص ۵۲.
- ۲- همان، ص ۱۰۳.
- ۳- همان، ص ۱۵۱.
- ۴- همان، ص ۵۲.
- ۵- همان، ص ۵۳.
- ۶- مصاحبه با دکتر محمود بروجردی، ماهنامه تاریخی فرهنگی شاهد یاران، س سوم، ش ۱۷، فروردین ۱۳۸۶، ص ۴۶.
- ۷- فصلنامه حضور، ش ۱۸، ص ۳۷۷.
- ۸- همان، ص ۳۷۷.
- ۹- همان، ش ۱۰، ص ۲۲۳.
- ۱۰- همان، ش ۱۸، ص ۳۷۷.
- ۱۱- مصاحبه با آقای کاظم رحیمی، ماهنامه تاریخی فرهنگی شاهد یاران، همان، ص ۵۳.
- ۱۲- فصلنامه حضور، ش ۱۰، ص ۲۲۶.
- ۱۳- همان، ص ۲۲۵.
- ۱۴- خاطرات دکتر محمود بروجردی، همان، ص ۴۶.
- ۱۵- خاطرات مقام معظم رهبری، فصلنامه حضور، ش ۱۴، ص ۲۳.
- ۱۶- فصلنامه حضور، ش ۱۸، ص ۱۱۷.
- ۱۷- همان.
- ۱۸- مصاحبه با سیدحسین خمینی، همان، ص ۱۵۸.
- ۱۹- مصاحبه با آیت‌الله محمد محمدی گیلانی، ماهنامه شاهد یاران، ص ۴۳.
- ۲۰- مصاحبه با آیت‌الله سیدمحمد موسوی بجنوردی، همان، ص ۱۳۸ (به هر حال چون به ایشان حجت‌الاسلام والمسلمین می‌گفتند نباید ما خیال کنیم که معلوماتش کم بوده است، بلکه معلوماتش در حد اجتهاد بوده به نظر من. مصاحبه با آیت‌الله یوسف صانعی، فصلنامه حضور، همان، ش ۱۸، ص ۱۳۳).
- ۲۱- مصاحبه با دکتر محمود بروجردی، همان.
- ۲۲- انصاری، حمید، مهاجر قبیله ایمان، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، ج پنجم، ۱۳۸۳، ص ۲۱.
- ۲۳- فصلنامه حضور، ش ۱۸، ص ۳۷۷.
- ۲۴- مهاجر قبیله ایمان، ص ۲۶.
- ۲۵- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، پروند سیداحمد خمینی، سند مورخ ۱۳۴۴/۸/۱۵، ش ۲۰/۱۷۶۳۰ الف.

شرح زندگانی حجت‌الاسلام سیداحمد خمینی به...

- ۲۶- همان، سند مورخ ۴۴/۸/۱۷، شم ۱۵۷۱/ق م.
- ۲۷- همان، سند مورخ ۴۴/۸/۱۸، شم ۱۷۶۸۶/۲۰ الف.
- ۲۸- همان، سند مورخ ۴۴/۸/۱۹ شم ۳۱۶/۳۵۵۰۵ و سند مورخ ۴۴/۸/۱۹، شم ۹۱۱/۷۶۳۲.
- ۲۹- همان، سند مورخ ۴۵/۵/۲۲، شم ۵۱۳/۱۵۱۱.
- ۳۰- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، پرونده سیداحمد خمینی، بدون تاریخ و شماره.
- ۳۱- کاظم رحیمی عضو سابق باشگاه شاهین و تیم ملی فوتبال ایران.
- ۳۲- ماهنامه شاهد یاران، همان.
- ۳۳- همان، سند مورخ ۴۵/۵/۱۷، بدون شماره.
- ۳۴- همان، سند مورخ ۴۵/۵/۲۶، شم ۳۱۶/۲۳۹۹۴.
- ۳۵- فصل‌نامه حضور، شم ۱۴، ص ۳۵.
- ۳۶- ماهنامه شاهد یاران، ص ۲۴.
- ۳۷- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، پرونده سیداحمد خمینی، بدون تاریخ و شماره.
- ۳۸- خاطرات همسر امام خمینی، فصل‌نامه حضور، شم ۱۴، ص ۵۳.
- ۳۹- مصاحبه با آیت‌الله سید محمود موسوی بجنوردی، ماهنامه شاهد یاران، همان، ص ۳۷.
- ۴۰- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، پرونده سیداحمد خمینی، بدون تاریخ و شماره.
- ۴۱- همان، سند مورخ ۴۶/۴/۸، شم ۶۴۱.
- ۴۲- همان، سند مورخ ۴۶/۴/۱۸، شم ۲۱/۱۴۸۶.
- ۴۳- همان، سند مورخ ۴۶/۴/۱۲، شم ۳۱۶/۲۴۴۵۹.
- ۴۴- همان، سند مورخ ۴۶/۴/۱۲، شم ۱، ۱۳/۳۵۴۰۱.
- ۴۵- همان، بدون تاریخ و شماره.
- ۴۶- همان.
- ۴۷- همان.
- ۴۸- همان، سند مورخ ۴۶/۴/۱۸، شم ۲۱/۱۴۸۱.
- ۴۹- همان، سند مورخ ۴۶/۴/۱۹.
- ۵۰- همان، سند مورخ ۴۶/۴/۱۹.
- ۵۱- همان، سند بدون تاریخ و شماره.
- ۵۲- همان، سند مورخ ۴۶/۵/۲۵، شم ۳۱۶/۳۵۳۴۷.
- ۵۳- همان، سند مورخ ۴۶/۶/۲، شم ۲۱/۲۱۵۹.
- ۵۴- همان، سند مورخ ۴۷/۲/۵، شم ۹۱۱/۳۶۱ و سند مورخ ۴۷/۲/۱۵، شم ۳۱۶/۱۰۷۹۲.
- ۵۵- همان، سند مورخ ۴۶/۵/۳۰، شم ۲۱/۲۱۱۷.
- ۵۶- همان، سند مورخ ۴۶/۶/۴، بدون شماره.
- ۵۷- همان، سند مورخ ۴۶/۶/۱۹، شم ۲۱/۲۲۷۲.
- ۵۸- همان، سند مورخ ۴۶/۷/۵، شم ۳۱۶/۴۵۰۵۴.
- ۵۹- همان، سند بدون تاریخ و شماره.
- ۶۰- همان، سند مورخ ۴۶/۹/۱۲، شم ۲۱/۳۴۱۴.
- ۶۱- مهاجر قبیله ایمان، همان، ص ۶۸.
- ۶۲- همان، سند مورخ ۴۹/۲/۹، شم ۲۱/۴۱۲.
- ۶۳- همان، سند مورخ ۴۷/۲/۳۰، شم ۲۱/۶۲۰.
- ۶۴- همان، سند مورخ ۴۷/۳/۱۳، شم ۲۱/۸۳۸.
- ۶۵- همان، سند مورخ ۴۸/۱/۱۶، شم ۲۰/۱۲۱۶۱ ه ۳.
- ۶۶- همان، سند مورخ ۴۸/۴/۱۵، شم ۲۰/۱۴۲۵۲ ه ۳.

فصلنامه مطالعات تاریخی

- ۶۷- فصلنامه حضور، ش ۱۸، ص ۳۷۶.
- ۶۸- ماهنامه شاهد یاران، ص ۶۷.
- ۶۹- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، پرونده سیداحمد خمینی، سند مورخ ۴۸/۱۱/۱۱، شم ۵۵۱۶/۳۱۶.
- ۷۰- همان، سند مورخ ۴۸/۱۱/۲۷، شم ۳۱۶/۵۷۸۹.
- ۷۱- فصلنامه حضور، ش ۱۸، ص ۳۷۹.
- ۷۲- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، پرونده سیداحمد خمینی، سند مورخ ۴۸/۱۲/۱۷، شم ۲۱/۵۱۸۹.
- ۷۳- همان، سند مورخ ۴۸/۱۲/۲۱، شم ۳۱۶/۶۱۲۸.
- ۷۴- همان، سند مورخ ۴۹/۱/۱۱، شم ۲۱/۴۹.
- ۷۵- همان، سند مورخ ۴۸/۱۲/۲۱، شم ۳۱۶/۶۱۲۸.
- ۷۶- همان، سند مورخ ۴۸/۱۲/۲۴، شم ۹/۹۸۷۱ هـ.
- ۷۷- همان، سند مورخ ۴۹/۲/۱، شم ۲۱/۱۷۶.
- ۷۸- همان، سند مورخ ۴۹/۱/۲۹، شم ۳۱۶/۲۹۸.
- ۷۹- همان، سند مورخ ۴۹/۶/۲۴، شم ۲۱/۳۰۲۳.
- ۸۰- همان، سند مورخ ۵۰/۱۰/۲۲، شم ۲۲/۵۰۱/۰۱/۱۱/۴.
- ۸۱- همان، سند مورخ ۵۱/۲/۱۹، شم ۳۱۲/۱۳۶۲.
- ۸۲- مهاجر قبیله ایمان، ص ۷۹.
- ۸۳- همان.
- ۸۴- همان.
- ۸۵- همان.
- ۸۶- ثمره این وصلت سه فرزند به نامهای سیدحسن، سیدیاسر و سیدعلی می‌باشد.
- ۸۷- فصلنامه حضور، شم ۱۴، ص ۶۱.
- ۸۸- همان، ص ۶۲.
- ۸۹- همان، ص ۶۴.
- ۹۰- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، پرونده سیداحمد خمینی، سند مورخ ۵۲/۱۱/۶، شم ۵۰۵۷.
- ۹۱- همان، سند مورخ ۵۲/۲/۴، شم ۳۱۲/۷۲۶.
- ۹۲- مهاجر قبیله ایمان، ص ۸۶.
- ۹۳- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، پرونده سیداحمد خمینی، سند بدون تاریخ و شماره.
- ۹۴- همان، سند مورخ ۵۲/۱۱/۲۷، شم ۳۱۲/۱۱۸۴۸.
- ۹۵- همان، سند مورخ ۵۲/۱۲/۲، شم ۳۱۲/۱۱۱۶۶.
- ۹۶- همان، سند مورخ ۵۲/۱۲/۵، شم ۲۱/۴۰۶۳ هـ.
- ۹۷- همان، سند مورخ ۵۲/۱۲/۵، شم ۲۱/۴۲۹۳.
- ۹۸- همان، سند مورخ ۵۲/۱۲/۵، شم ۲۱/۴۲۹۳.
- ۹۹- همان، سند مورخ ۵۳/۸/۱۳، شم ۱/۱۴۵۷۵ هـ.
- ۱۰۰- همان، سند مورخ ۵۴/۸/۷، شم ۲۱/۳۹۱۷ هـ.
- ۱۰۱- همان، سند بدون تاریخ و شماره.
- ۱۰۲- همان، سند مورخ ۵۳/۱۰/۳۰، شم ۳۶۳/۷۰۲۹.
- ۱۰۳- همان، سند بدون تاریخ و شماره.
- ۱۰۴- همان، سند مورخ ۵۶/۴/۱۲، شم ۲۱/۸۸۵ هـ.
- ۱۰۵- همان، سند مورخ ۵۶/۵/۲، شم ۳۷۳.
- ۱۰۶- همان، سند مورخ ۵۶/۵/۹، شم ۳۱۲/۲۹۰۲.

شرح زندگانی حجت‌الاسلام سیداحمد خمینی به...

۱۰۷- ماهنامه شاهد یاران، ص ۳۷.

۱۰۸- بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، پرونده سیداحمد خمینی، سند مورخ ۵۶/۱۰/۲۸، شم ۲۱/۵۷۳۵.

۱۰۹- همان، سند مورخ ۵۷/۱/۲۹، شم ۲۱/۵۰۲۱ ه.

۱۱۰- سند مورخ ۵۷/۳/۱، شم ۱۱۶.

۱۱۱- سند مورخ ۵۷/۴/۲۲، شم ۶۵۷۸/۱ ه.

۱۱۲- از آنجا که درباره این فصل و فصول بعدی زندگانی حجت‌الاسلام حاج سیداحمد خمینی در اسناد ساواک موجود در مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی سندی یافت نشد، بیشتر مطالب ارائه شده برگرفته از کتاب مهاجر

قبیله ایمان، نوشته آقای حمید انصاری است.